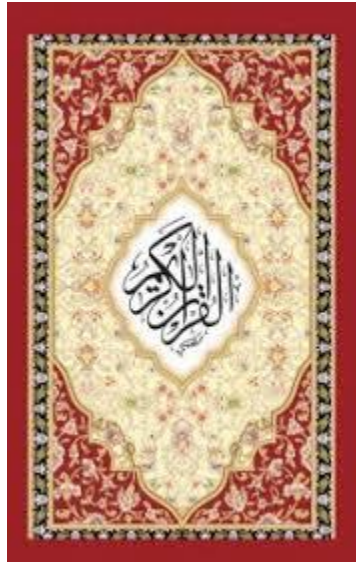


با قرآن بیشتر آشنا شویم!



بسم الله الرحمن الرحيم

شناخت قرآن از خود قرآن

قرآن کتابی است که :

*انسان را به بهترین آئین هدایت می کند: ان هذا القرآن یهدی للّتی هی اقوم اسراء ۹

*با عث بیداری انسانها از غفلت است: ان هو الا ذکر للعالمین. ص ۸۷

*پر از مثلها و اندرزها و اسرار خلقت و نظام آفرینش است: ولقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل لعلهم

یحذرون. زمر ۲۷

*چون خالی از هرگونه کجی و نادرستی است، با عث تقوای انسانهایم گردد: قرآناً عربیاً غیرذی عوج لعلهم

یتقون. زمر ۲۸

*جدا کننده حق از باطل است: شهر رمضان الذی أنزل فیہ القرآن هدی للناس وبینات من الهدی والفرقان. بقره

۱۸۴

*نور است و با نور خود، افراد را به راه راست هدایت می کند: کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی

النور. ابراهیم ۱

*برای مؤمنین، شفا و هدایت و برای ظالمین و ستمکاران، ضرر و گمراهی بیشتر است: ونُزل القرآن شفاءً ورحمةً

للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خساراً. اسراء ۸۲

و...

خدا خود صفات و نامهایی را برای قرآن ذکر کرده است از جمله:

نور، مبین، فرقان، هدی، کتاب، کریم، رحمت، مصدق، نذیر، بینة،

حکم، عدل، بیان، روح، بشری، تبیان، مجید، حکیم، عزیز، موعظه

، تذکره، کوثر، بلاغ، تنزیل، صدق، برهان، قیّم، حق، عجب، عربی،

مهیم، مرفوعه، مطهره، نبأ، متشابه، بصائر، علی، تفصیل، امر، احسن الحدیث و..

قرآن در شعر ملا عبدالرحمن جامی:

آیت قرآن که خوب و دلکش است شش هزار و ششصد و شصت و شش است

یکهزارش وعده و دیگر وعید یک هزارش امر و یکی نهی شدید

یک هزار امتثال و اعتبار یک هزار از قصه هایش یاد دار

پانصدش بحث حلال است و حرام صد دعا تسبیح اندر صبح و شام

شصت و شش منسوخ و ناسخ از کتاب فهم کن والله اعلم بالصواب

طبق روایات، صد و بیست و چهار هزار پیامبر وجود داشته‌اند که فقط نام تعدادی از آنها در قرآن ذکر شده و چندتائی هم در تاریخ پیامبران از آنها نام برده شده است و بقیه برای بشر تا کنون مشخص نشده است و ضرورتی هم برای دانستن آنها وجود ندارد. در این جزوه سعی شده است که دانشجویان با تعدادی از آیات به همراه توضیحات مربوطه آشنا شوند.

آشنایی با قرآن کریم

بسم الله الرحمن الرحيم

الْقَارِعَةَ «۱» مَا الْقَارِعَةُ «۲» وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ «۳» يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ «۴» وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ «۵» فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ «۶» فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ «۷» وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ «۸» فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ «۹» وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَةٌ «۱۰» نَارٌ حَامِيَةٌ «۱۱»

سوره قارعه «۱۰۱».

این سوره در ((مکه)) نازل شده و دارای ۱۱ آیه است.

محتوا و فضیلت سوره:

این سوره بطور کلی از معاد و مقدمات آن سخن می گوید، با تعبیراتی کوبنده و بیانی تکان دهنده، و انذار و هشدار صریح و روشن، و سرانجام انسانها را به دو گروه تقسیم می کند: گروهی که اعمالشان در میزان عدل الهی سنگین است، و پاداششان زندگانی سراسر رضایتبخش در جوار رحمت حق، و گروهی که اعمالشان سبک و کم وزن است و سرنوشتشان آتش داغ و سوزان جهنم.

نام این سوره یعنی ((قارعه)) از آیه اول آن گرفته شده است.

در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از امام باقر (ع) می خوانیم: ((کسی که سوره قارعه را بخواند خداوند متعال او را از فتنه دجال و ایمان آوردن به او حفظ می کند، و او را در قیامت از چرک جهنم دور می دارد ان شاء الله)).

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر.

(آیه) -.

حادثه کوبنده!

این سوره که در وصف قیامت است، نخست می فرماید: ((آن حادثه کوبنده)) (القارعه).

(آیه) - ((و چه حادثه کوبنده ای!)) (ما القارعه).

(آیه) - ((و تو چه می دانی که حادثه کوبنده چیست))؟ آن حادثه همان روز قیامت است (وما ادریک ما القارعه).

بسیاری از مفسران گفته اند که ((قارعه)) یکی از نامهای قیامت است، ولی درست روشن نساخته اند که آیا این تعبیر اشاره به مقدمات قیامت می باشد که عالم دنیا درهم کوبیده می شود. و یا این که منظور مرحله دوم، یعنی گمرک زنده شدن مردگان، و طرح نوین در عالم هستی است، و تعبیر به ((کوبنده)) به خاطر آن است که وحشت و خوف و ترس آن روز دلها را می کوبد. ولی روی هم رفته احتمال اول مناسبتر به نظر می رسد، هر چند در این آیات هر دو حادثه پشت سر یکدیگر ذکر شده است.

(آیه) - سپس در توصیف آن روز عجیب می گوید: ((روزی که مردم مانند پروانه های پراکنده

خواهند بود)) (یوم یكون الناس كالفرش المبعوث).

تشبیه به ((پروانه)) به خاطر آن است که پروانه ها معمولاً خود را دیوانه وار به آتش می افکنند و می سوزانند، بدکاران نیز خود را در آتش جهنم می افکنند.

(آیه) - سپس به سراغ یکی دیگر از اوصاف آن روز رفته، می افزاید: ((و کوهها مانند پشم رنگین حلاجی شده می گردند))! (وتكون الجبال كالعین المنفوش).

طبق آیات مختلف قرآن کوهها در آستانه قیامت نخست به حرکت در می آیند

بعد درهم کوبیده و متلاشی می گردند و سرانجام به صورت غباری در آسمان در می آیند که در آیه مورد بحث آن را تشبیه به پشمهای رنگین حلاجی شده کرده است، پشمهایی که تنها رنگی از آنها نمایان باشد، و این آخرین مرحله متلاشی شدن کوههاست.

(آیه) - بعد به مرحله حشر و نشر و زنده شدن مردگان و تقسیم آنها به دو گروه پرداخته،

می فرماید: ((اما کسی که (در آن روز) ترازوهای اعمالش سنگین است)) (فاما من ثقلت موازينه).

((آیه -)) ((در یک زندگی خشنودکننده خواهد بود)) ((فهو فی عیشة راضیة)) و تنها زندگی آخرت است که سراسر رضایت و خشنودی و آرامش و امنیت و مایه جمعیت خاطر می باشد، چرا که زندگی دنیا هر قدر مرفه و پر نعمت باشد باز از عوامل ناخشنودی خالی نیست. در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است که وقتی از معنی ((میزان)) سؤال کردند، در پاسخ فرمود: ((ترازوی سنجش همان عدل است)).

و در حدیثی می خوانیم: ((امیرمؤمنان و امامان از دودمانش ترازوهای سنجشند)). به این ترتیب وجود اولیاالله یا قوانین عدل الهی مقیاسهائی هستند که انسانها و اعمالشان را بر آنها عرضه می کنند، و به همان اندازه که با آنها شباهت دارند و مطابقت دارند و نشان سنگین است. و روشن است که سبک و سنگین بودن ((موازین)) به معنی سنگین و سبک بودن خود اعمال است.

((آیه -)) ((و اما کسی که ترازوهایش سبک است)) ((و اما من خفت موازین)).
((آیه -)) ((پناهگاهش هاویه «دوزخ» است)) ((فامه هاویه)) که در آن سقوط می کند.
تعبیر به ((ام)) ((مادر)) در جمله فوق به خاطر این است که مادر پناهگاهی است برای فرزندان که در مشکلات به او پناه می برند، و نزد او می مانند، و در اینجا اشاره به این است که این گنهکاران سبک عمل محلی برای پناه گرفتن جز دوزخ نمی یابند.
((آیه -)) ((و تو چه می دانی هاویه چیست))؟! ((وما ادریک ماهیه)).
((آیه -)) ((آتشی است سوزان)) و فوق تصور همه انسانها (نار حامیه).

والنازعات غرقاً (قسم به فرشتگانی که جان کفار را به سختی بگیرند).
والناشطات نشطاً (قسم به فرشتگانی که جان اهل ایمان را باراحتی بگیرند).
والسابحات سبحاً (قسم به فرشتگانی که باسرعت فرمان خدا را انجام می دهد).
فالسابقات سبقاً (قسم به فرشتگانی که در نظم عالم از همه پیش جسته و قسم به مؤمنانی که در جهاد با کفار به امر خدا از هم سبقت می گیرند).

فالمدبرات امراً (قسم به فرشتگانی که تدبیر کننده عالم خلقتند)

سوگند به این فرشتگان پر تلاش

در این آیات به پنج موضوع مهم قسم یاد شده، و هدف از این سوگندهای بیان حقانیت و تحقق مساءله معاد و رستاخیز است، می فرماید:
((سوگند به آنها که به سختی می کشند و بر می کنند)) ((و النازعات غرقاً))
((و سوگند به آنها که به راحتی جدا می سازند)) ((و الناشطات نشطاً))
((و سوگند به آنها که به سرعت حرکت می کنند)) ((و السابحات سبحاً))
((و آنها که به خوبی سبقت می گیرند)) ((فالسابقات سبقاً))
((و آنها که امور را تدبیر می کنند)) ((فالمدبرات امراً))
در روایتی از علی (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر ((والنازعات غرقاً)) فرمود: ((منظور فرشتگانی است که ارواح کفار را از بدنهایشان به شدت بیرون می کشند، آنچنانکه تیرانداز کمان را تا آخرین مرحله می کشد)).
شبیه همین معنی از آن حضرت (علیه السلام) در تفسیر ((والناشطات)) و نیز تفسیر ((والسابحات)) و ((فالمدبرات)) نقل شده است.

آیه ای که دزد را توبه داد

فضیل بن عیاض دزد معروفی بود که مردم از دست او خواب راحت نداشتند، شبی از دیوار خانه‌ای بالا می‌رود، به قصد ورود به منزل روی دیوار می‌نشیند. خانه از آن مرد عابد و زاهدی بود، که شب زنده‌داری می‌کرد، نماز شب می‌خواند، دعا می‌نمود اما در آن لحظه به تلاوت قرآن مشغول بود، صدای حزین قرائت قرآنش به گوش می‌رسید، ناگهان این آیه را تلاوت کرد: ((إِلهَ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ)) ((آیا وقت آن نرسیده است که مدعیان ایمان، قلبشان برای یاد خدا نرم و آرام شود؟)) تا کی قساوت قلب؟ تا کی تجری و عصیان؟ تا کی پشت به خدا کردن؟! آیا وقت روی گرداندن از گناه و رو کردن به سوی خدا نرسیده است؟ فضیل بن عیاض همین که این آیه را از روی دیوار شنید، گویی به خود او وحی شد و مخاطب شخص او است. از این رو همانجا گفت: خدایا! چرا، چرا، وقتش رسیده است، و همین الان موقع آن است. از دیوار پایین آمد و بعد از آن، دزدی، شراب، قمار و هر چه را که احیاناً به آن مبتلا بود، کنار گذاشت. از همه هجرت کرد، از تمام آن آلودگیها دوری‌گزید، تا حدی که برایش مقدور بود اموال مردم را به صاحبانش پس داد، حقوق الهی را ادا کرد و کوتاهی‌های گذشته را جبران نمود. تا جایی که بعدها یکی از بزرگان گردید، نه فقط مرد باتقوایی شد که مربی و معلمی نمونه برای دیگران گردید.^۱

فان تولوا فقل حسبي الله لا اله الا هو عليه توكلت و هو رب العرش العظيم {توبه ۱۲۹}

اگر قبول نکردند بگو که خدا مرا کفایت می‌کند. جز او خدایی نیست و من بر او تکیه نموده و او پروردگار عرش عظیم است.

در آیه که آخرین آیه سوره است، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رادلداری می‌دهد که از سرکشیها و عصیانهای مردم، دلسرد و نگران نشود، می‌گوید: ((اگر آنها روی از حق بگردانند نگران نباش و بگو خداوند برای من کافی است چرا که او بر هر چیزی توانا است)) (فان تولوا فقل حسبي الله).

((همان خداوندی که هیچ معبودی جز او نیست)) و بنابراین تنها پناهگاه او است (لا اله الا هو).

آری ((من تنها بر چنین معبودی تکیه کرده‌ام، و به او دل بسته‌ام و کارهایم را به او واگذارده‌ام (علیه توکلت)).

((و او پروردگار عرش بزرگ است)) (و هو رب العرش العظيم).

جائی که عرش و عالم بالا و جهان ماوراء طبیعت با آنهمه عظمتی که دارد، در

قبضه قدرت او، و تحت حمایت و کفالت او است، چگونه مرا تنهایی گذارد و در برابر دشمن یاری نمی‌کند؟ مگر قدرتی در برابر قدرتش تاب مقاومت دارد؟ و یا رحمت و عطوفتی بالاتر از رحمت و عطوفت او تصویری شود؟

بسم الله الرحمن الرحيم

اذا زلزلت الارض زلزالها ۱ و اخرجت الارض ائثالها ۲ و قال الانسن مالها ۳
يومئذ تحدث اخبارها ۴ بان ربك اوحى لها ۵ يومئذ يصدر الناس اشتاتا ليروا
اعملهم ۶ فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ۷ و من يعمل مثقال ذرة شرا
سوره زلزله «۹۹»

این سوره در ((مدینه)) نازل شده و دارای ۸ آیه است.

محتوای سوره:

مطالب این سوره عمدتاً بر سه محور دور می‌زند:

نخست از ((اشراف الساعة)) و نشانه‌های وقوع قیامت بحث می‌کند، و به دنبال آن سخن از شهادت زمین به تمام اعمال آدمی آمده است.

در بخش دیگر از تقسیم مردم به دو گروه ((نیکوکار)) و ((بدکار)) و رسیدن هرکس به اعمال خود سخن می‌گوید.

در.

فضیلت تلاوت این سوره.

تعبیرات مهمی در روایات اسلامی آمده، از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم (ص) می‌خوانیم:
((هرکس آن را تلاوت کند گویی سوره بقره را قرائت کرده، و پاداش او به اندازه کسی است که یک چهارم قرآن را تلاوت کرده باشد)).

و در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم که فرمود: ((هرگز از تلاوت سوره ((اذا زلزلت الارض)) خسته نشوید، چرا که هرکس آن را در نمازهای نافله بخواند هرگز به زلزله گرفتار نمی‌شود، و با آن نمی‌میرد، و به صاعقه و آفتی از آفات دنیا تاهنگام مرگ گرفتار نخواهد شد)).
به نام خداوند بخشنده بخشایشگر.

(آیه) - همان‌گونه که گفتیم آغاز این سوره با بیان بعضی از حوادث هول‌انگیز و وحشتناک پایان این جهان و شروع رستاخیز همراه است، نخست می‌فرماید: ((هنگامی که زمین شدیداً به لرزه درآید)) (اذا زلزلت الارض زلزالها).

و آن یا زلزله تمام کره زمین است - برخلاف زلزله‌های معمولی که موضعی و مقطعی است - و یا اشاره به زلزله معهود یعنی زلزله رستاخیز است.

(آیه) - ((و زمین (چنان زیر و رو شود که) بارهای سنگینش را خارج سازد)) (واخرجت الارض ائثالها).

بعضی گفته‌اند: منظور از ((ائثال)) (بارهای سنگین زمین) انسانها هستند که بازلزله رستاخیز از درون قبرها به خارج پرتاب می‌شوند.

و بعضی دیگر گفته‌اند: گنجهای درون خود را بیرون می‌ریزد، و مایه حسرت دنیاپرستان بی‌خبر می‌گردد.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور بیرون فرستادن مواد سنگین و مذاب درون زمین است که معمولاً کمی از آن به هنگام آتشفشانها و زلزله‌ها بیرون می‌ریزد، در پایان جهان آنچه در درون

زمین است به دنبال آن زلزله عظیم به بیرون پرتاب می شود.
تفسیر اول مناسبتر است هر چند جمع میان سه تفسیر نیز بعید نیست.
(آیه) - به هر حال، در آن روز ((انسان از دیدن این صحنه بی سابقه، سخت متوحش می شود، و))
می گوید: زمین را چه می شود)) که این گونه می لرزد؟ (وقال الا نسان ماله).
((انسان)) در اینجا معنی گسترده ای دارد که همگان را شامل می شود، زیرا تعجب از اوضاع و
احوال زمین در آن روز مخصوص به کافران نیست.
این تعجب، و سؤال ناشی از آن نفخه اولی است که نفخه پایان جهان است، زیرا زلزله عظیم در
پایان جهان رخ می دهد.

و در این صورت منظور از ائصال زمین $\bar{S}$ معادن و گنجها و مواد مذاب درون آن است.
(آیه) - و از آن مهمتر این که: ((در آن روز تمام خبرهایش را بازگو می کند)) (یومئذ تحدث
اخبارها).

آنچه از خوبیها و بدیها، و اعمال خیر و شر، بر صفحه زمین واقع شده، همه را بر ملا می سازد، و یکی
از مهمترین شهود اعمال انسان در آن روز همین زمینی است که ما اعمال خود را بر آن انجام
می دهیم، و شاهد و ناظر ماست.

در حدیثی از پیغمبر اکرم (ص) می خوانیم: ((منظور از خبر دادن زمین این است که اعمال هر مرد
و زنی را که بر روی زمین انجام داده اند خبر می دهد، می گوید: فلان شخص در فلان روز فلان
کار را انجام داد، این است خبر دادن زمین))!

(آیه) - در این آیه می افزاید: ((این به خاطر آن است که پروردگارت به او وحی کرده است)) (بان
ربک اوحی لها) و زمین در اجرای این فرمان کوتاهی نمی کند.

تعبیر ((اوحی)) در اینجا به خاطر آن است که چنین سخن گفتن اسرار آمیز برخلاف طبیعت
زمین است و این جز از طریق یک وحی الهی ممکن نیست.

(آیه) - سپس می فرماید: ((در آن روز مردم بصورت گروههای پراکنده (از قبرها) خارج می شوند
تا اعمالشان به آنها نشان داده شود))! (یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم).

جمله ((لیروا اعمالهم)) به معنی ((تجسم اعمال)) و مشاهده خود اعمال است، و این آیه یکی از
روشنترین آیات که بر مساله تجسم اعمال دلالت دارد محسوب می شود یعنی $\bar{S}$ در آن روز اعمال
آدمی به صورتهای مناسبی تجسم می یابد و در برابر او حضور پیدا می کند، و همنشینی با آن مایه
نشاط یا رنج و بلاست.

(آیه) - سپس به سرانجام کار هریک از این دو گروه مؤمن و کافر، نیکوکار و بدکار، اشاره کرده،
می فرماید: ((پس هر کس هم وزن ذره ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند)) (فمن یعمل مثقال
ذرة خیرا یره).

(آیه) - ((و هر کس هم وزن ذره ای کار بد کرده آن را می بیند))! (ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره).
ظاهر این آیات نیز تاکید مجددی است بر مساله ((تجسم اعمال)) و مشاهده خود عمل، اعم از
نیک و بد در روز قیامت، که حتی اگر سر سوزنی کار نیک یا بد باشد در برابر صاحب آن مجسم
می شود و آن را مشاهده می کند.

منظور از ((ذرة)) در اینجا کوچکترین وزن است.

نه تنها از آیات فوق، که از آیات مختلف قرآن به خوبی استفاده می شود که در حسابرسی اعمال در
قیامت فوق العاده دقت و موشکافی می شود، در آیه ۱۶ سوره لقمان می خوانیم: ((پسرم! اگر به
اندازه سنگینی دانه خردلی (عمل نیک یا بد) باشد در دل سنگی یا در گوشه ای از آسمانها یا
زمین پنهان گردد، خداوند آن را (در قیامت) برای حسابرسی می آورد، خداوند دقیق و آگاه
است)).

این تعبیرات نشان می‌دهد که در آن حسابرسی بزرگ کوچکترین کارها محاسبه می‌شود، ضمناً این آیات هشدار می‌دهد که: نه گناهان کوچک را کم‌اهمیت بشمرند، و نه اعمال خیر را کوچک، چیزی که مورد محاسبه الهی قرار می‌گیرد هر چه باشد کم‌اهمیت نیست. به راستی ایمان عمیق به محتوای این آیات کافی است که انسان را در مسیر حق وادارد، و از هرگونه شر و فساد باز دارد. ((پایان سوره زلزله)).

ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار {بقره ۲۰۱}

خدایا در دنیا به من خوبی بده و در آخرت نیز خوبی بده و مرا از آتش جهنم حفظ نما.

در این که منظور از حسنة در این آیه چیست؟ تفسیرهای مختلفی برای آن

ذکر کرده‌اند، در روایتی از امام صادق (علیه السلام) به معنی وسعت رزق و حسن خلق در دنیا و خشنودی خدا و بهشت در آخرت تفسیر شده است (انها السعة فی الرزق و المعاش و حسن الخلق فی الدنیا و رضوان الله و الجنة فی الآخرة).

و بعضی از مفسران آن را به معنی علم و عبادت در دنیا و بهشت در آخرت، یا مال در دنیا، و بهشت در آخرت، یا همسر خوب و صالح در دنیا و بهشت در آخرت دانسته‌اند در حدیثی نیز از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است: من اوتی قلباً شاکراً و لساناً ذاکراً و زوجة مومنة تعینه علی امر دنیا و اخراه فقد اوتی فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و وقی عذاب النار، ((کسی که خدا به او قلبی شاکر، زبانی مشغول به ذکر حق، و همسری با ایمان که او را در امور دنیا و آخرت یاری کند ببخشد، نیکی دنیا و آخرت را به او داده و از عذاب آتش بازداشته شده)).

سوره عصر

بسم الله الرحمن الرحيم. والعصر ان الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر

قسم به زمان که انسان در زیان است مگر آنان که ایمان آورده و عمل صالح دارند و توصیه به حق و توصیه به صبر می‌کنند.

توضیح:

ارکان سعادت بشر

قرآن کریم در سوره کوچکی که به نام ((سوره عصر)) نامیده می‌شود ضمن تاءکید با یک قسم می‌فرماید: ((بشر جز با داشتن چهار خصلت

زیانکار و بدبخت است: اول ایمان، دوم عمل درست و صحیح، سوم تشویق و وادار کردن افراد یکدیگر را به حق، چهارم تشویق و توصیه افراد یکدیگر را به خویشتن داری و استقامت و صبر)). اینها چهار رکن و چهار ستون کاخ سعادت بشر می باشند. اما رکن اول یعنی ایمان، این رکن اساسی ترین رکن حیات انسانی است. انسان از آن جهت که انسان است نمی تواند بدون ایمان زندگی خوش و مقرون به آسایشی داشته باشد، حرکات و فعالیتهای انسان همین قدر که از حدود خور و خواب و خشم و شهوت و لذتهای آنی تجاوز کرد نقطه اتکائی لازم دارد، بدون آن نقطه اتکاء، نه حرکات و فعالیتهای انسان نظم و انضباطی به خود می گیرد و نه مقرون به نشاط و رغبت خواهد بود. ما اگر حیوانی را مثلاً اسبی یا گوسفند یا آهوئی را در نظر بگیریم، به طور وضوح احساس می کنیم که احتیاجی به آنچه ما آن را ((ایمان)) می نامیم ندارد، زیرا کارها و حرکتهای و فعالیتهای این حیوان بسیار محدود و محصور است، آب خوردنی است و علف خوردنی و جست و خیزی و حداکثر مراقبت فرزندی. هادی حیوان و محرک او و نقطه اتکاء او در این اعمال همان غریزه طبیعی ابتدایی وی است، تشنه یا گرسنه می گردد، بدون معطلی و بدون هیچ گونه تردید یا تزلزلی دنبال آب و علف خود می رود.

اگر فرزند آدم شعاع حرکات و کارهایش محدود بود به حرکات طبیعی و غریزی او نیز برای کارهای خود نقطه اتکائی جز غرایز اولی و طبیعی خود نداشت، اما چه باید کرد که شعاع اعمال و حرکات لازم و ضروری فرزند آدم خیلی طولانی تر از اینهاست، به جهت اینکه اولین چیزی که انسان را با حیوان فرق می گذارد این است که زندگی وی اجتماعی است، زندگی اجتماعی سبب شده که انسان از وجود دیگران بهره های بی حساب ببرد و به همین دلیل وظایف و تکالیفی در برابر جامعه که در سایه وی بهره بی حساب می برد به عهده دارد. آنجا که پای انجام وظایف و تکالیف اجتماعی است دیگر غریزه و طبیعت حکمفرما نیست و آن سهولت و آسانی و بلکه لذت و بهجتی که در انجام کارهای طبیعی هست در اینجا وجود ندارد، در اینجا بشر فقط سنگینی بار وظیفه و تکلیف را روی دوش خود احساس می کند، بالاتر اینکه احساس می کند که انجام وظیفه و تکلیف در بسیاری از موارد برخلاف طبیعت میل و غریزه شخصی است، وظیفه از او راستی و امانت و فداکاری و انصاف و عدالت و تقوا و عفت و پاکدامنی می خواهد و طبیعت شخصی وی برعکس حکم می کند که برای جلب لذت و منفعت شخصی دروغ بگوید و خیانت و دزدی کند، از فداکاری و انصاف و عدالت تن باز زند، جامه تقوا و طهارت و عفت را بیالاید تا به کام رسد. اینجا است که انسان خود را در برابر یک سلسله تصمیمات بزرگ می بیند در جهت مخالف طبیعت و منفعت خودش، و محال است که بدون نقطه اتکائی که روح او را به

این فضایل راضی سازد بتواند از عهده برآید. این نقطه اتکاء همان است که ((ایمان)) نامیده می شود، همان رکن اول از چهار رکن سعادت بشر است که قرآن مجید ذکر کرده است.

رکن دوم عمل صحیح و شایسته است. ممکن است مردمی ایمان داشته باشند اما عمل صحیح نداشته باشند. ابتدا تصور این مطلب مشکل به نظر می رسد که چگونه ممکن است که ایمان باشد و تجلیات وی که عمل صالح است نبوده باشد. اما نباید تعجب کرد، زیرا گاهی مردمی ایمان به مبادی عالییه دارند، به خدا و پیغمبران و کتب آسمانی و اولیاء دین اعتقاد و ایمان دارند ولی در اثر بعضی انحرافات و اشتباهات گمان می کنند که تنها ایمان داشتن کافی است و عمل اهمیت چندانی ندارد و یا ممکن است مردمی عمل بکنند و عملشان متکی به ایمان و عقیده باشد ولی در تشخیص عمل اشتباه کرده باشند، یعنی یک سلسله اعمال را به حکم ایمان و عقیده خود انجام بدهند که هیچ اثر و فایده ای بر آن اعمال مترتب نگردد. چه بسیار دیده می شود که مردمی از روی عقیده و ایمان زحمتهای می کشند و تلاشها می کنند اما بیهوده، کوچک ترین اثر نیکی بر اعمال اینها مترتب نیست.

رکن سوم سعادت بشر عبارت است از تشویق و تحریک افراد دیگر را به ملازمت ایمان و حق و عمل شایسته. افراد جامعه نه تنها بایست ایمان داشته باشند و نیکو عمل کنند بلکه باید به انواع وسایل قولی و عملی یکدیگر را به ایمان و عمل صالح توصیه و تشویق کنند، جامعه خود را باید طوری بسازند که دائماً افراد، تحت تلقین کارهای خیر واقع گردند، نه آنکه خدای ناخواسته وضع جامعه به صورتی در آید که افراد دائماً تحت تلقین بدکاری و فساد قرار گیرند.

رکن چهارم، توصیه و تشویق به صبر و استقامت و پایداری است. چرخ روزگار همیشه بر وفق مراد اشخاص نمی گردد و تندباد حوادث همواره در جهت موافق حرکت کشتی حرکت نمی کند، باید در مقابل حوادث و ناملایمات ایستادگی و پایداری کرد و باید افراد دائماً یکدیگر را به صبر و استقامت و پایداری توصیه و تشویق کنند. قرآن کریم می فرماید: ((اگر مردم بر راه حق استقامت بورزند ما از دریای رحمت خود آب فراوان نصیب ایشان خواهیم کرد)) (۵).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ «۱» مَلِكِ النَّاسِ «۲» إِلَهِ النَّاسِ «۳» مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ «۴» الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ «۵» مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ «۶»

سوره ناس «۱۱۴»

این سوره در ((مکه)) نازل شده و دارای ۶ آیه است.

محتوا و فضیلت سوره:.

انسان همیشه در معرض وسوسه‌های شیطانی است، و شیاطین جن و انس کوشش دارند در قلب و روح او نفوذ کنند، هر قدر مقام انسان در علم بالاتر رود و موقعیت او در اجتماع بیشتر گردد، وسوسه‌های شیاطین شدیدتر می‌شود، تا او را از راه حق منحرف سازند و با فساد عالمی عالمی را بر باد دهند.

این سوره به پیغمبر اکرم (ص) به عنوان یک سرمشق و پیشوا و رهبر دستور می‌دهد که از شر همه وسوسه‌گران به خدا پناه برد.

محتوای این سوره از جهتی شبیه سوره ((فلق)) است، هر دو ناظر به پناه بردن به خداوند بزرگ از شرور و آفات می‌باشد، با این تفاوت که در سوره فلک انواع مختلف شرور مطرح شده، ولی در این سوره فقط روی شر وسوسه‌گران ناپیدا (وسواس خناس) تکیه شده است.

در فضیلت تلاوت این سوره روایات متعددی وارد شده از جمله این که در حدیثی می‌خوانیم که: ((پیغمبر اکرم (ص) شدیداً بیمار شد، جبرئیل و میکائیل (دو فرشته بزرگ خدا) نزد او آمدند، جبرئیل نزد سر پیامبر نشست و میکائیل نزد پای او، جبرئیل سوره ((فلق)) را تلاوت کرد، و پیغمبر را با آن در پناه خدا قرار داد، و میکائیل سوره ((قل اعوذ برب الناس)) را)). به نام خداوند بخشنده بخشایشگر.

(آیه) -.

پناه می‌برم به پروردگار مردم!

در این سوره که آخرین سوره قرآن مجید است روی سخن را به شخص پیامبر (ص) به عنوان سرمشق و مقتدا و پیشوای مردم کرده، می‌فرماید: ((بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردم)) (قل اعوذ برب الناس).

(آیه) - ((به مالک و حاکم مردم)) (ملک الناس).

(آیه) - ((به خدا و معبود مردم)) (اله الناس).

قابل توجه این که در اینجا روی سه وصف از اوصاف بزرگ خداوند (ربوبیت و مالکیت و الوهیت) تکیه شده است که همه آنها ارتباط مستقیمی به تربیت انسان، و نجات او از چنگال وسوسه‌گران دارد.

البته منظور از پناه بردن به خدا این نیست که انسان تنها با زبان این جمله را بگوید، بلکه باید با فکر و عقیده و عمل نیز خود را در پناه خدا قرار دهد، از راههای شیطانی، برنامه‌های شیطانی، افکار و تبلیغات شیطانی، مجالس و محافل شیطانی، خود را کنار کشد، و در مسیر افکار و تبلیغات رحمانی جای دهد، و گرنه انسانی که عملاً خود را در معرض طوفان آن وسوسه‌ها قرار داده، تنها با خواندن این سوره و گفتن این الفاظ به جایی نمی‌رسد.

با گفتن ((رب الناس)) اعتراف به ربوبیت پروردگار می‌کند، و خود را تحت تربیت او قرار می‌دهد.

با گفتن ((ملک الناس)) خود را ملک او می‌داند، و بنده سر بر فرمانش می‌شود.

و با گفتن ((اله الناس)) در طریق عبودیت او گام می‌نهد، و از عبادت غیر او پرهیز می‌کند، بدون شک کسی که به این صفات سه‌گانه مؤمن باشد، و خود را با هر سه هماهنگ سازد از شر وسوسه‌گران در امان خواهد بود.

در حقیقت این اوصاف سه‌گانه سه درس مهم تربیتی و سه وسیله نجات از شر وسوسه‌گران است و انسان را در مقابل آنها بیمه می‌کند.

(آیه) - لذا در این آیه می‌افزاید: ((از شر وسوسه‌گر پنهانکار)) (من شر الوسواس الخناس).

(آیه) - ((که درون سینه انسانها وسوسه می‌کند)) (الذی یوسوس فی صدور الناس).

(آیه) - ((خواه از جن باشد یا از انسان)) (من الجنة والناس).

((خناس)) صیغه مبالغه از ماده ((خنوس)) به معنی جمع شدن و عقب رفتن است، این به خاطر آن است که شیاطین هنگامی که نام خدا برده می شود عقب نشینی می کنند، و از آنجا که این امر غالباً با پنهان شدن توأم است این واژه به معنی ((اختفا)) نیز آمده است.

بنابراین مفهوم آیات چنین است: ((بگو: من از شر وسوسه گر شیطان صفتی که از نام خدا می گریزد و پنهان می گردد به خدا پناه می برم)).

کار شیطان تزیین است و مخفی کردن باطل در لعبی از حق، و دروغ در پوسته ای از راست، و گناه در لباس عبادت، و گمراهی در پوشش هدایت.

خلاصه هم خودشان مخفی هستند، و هم برنامه هایشان پنهان است، و این هشدار است به همه رهروان راه حق که منتظر نباشند شیاطین را در چهره و قیافه اصلی ببینند، آنها وسواس خناسند، و کارشان حقه و دروغ و نیرنگ و ریاکاری و ظاهرسازی و مخفی کردن حق.

جمله ((من الجنة والناس)) هشدار می دهد که ((وسواس خناس)) تنها در میان یک گروه و یک جماعت، و در یک قشر و یک لباس نیستند، در میان جن و انس پراکنده اند و در هر لباس و هر جماعتی یافت می شوند، باید مراقب همه آنها بود و باید از شر همه آنها به خدا پناه برد.

دوستان ناباب، همنشینهای منحرف، پیشوایان گمراه ظالم، کارگزاران جباران و طاغوتیان، نویسندگان و گویندگان فاسد، مکتبهای الحادی و التقاطی ظاهر فریب، وسائل ارتباط جمعی وسوسه گر، همه اینها و غیر اینها در مفهوم گسترده ((وسواس خناس)) واردند که انسان باید از شر آنها به خدا پناه برد.

در حدیث پرمعنی و تکان دهنده ای از امام صادق (ع) می خوانیم: ((هنگامی که آیه والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم)) کسانی که وقتی کار بدی انجام دهند یا به خویشتن ستم کنند خدا را یاد می آورند و برای گناهانشان استغفار می کنند)) ((۱۴)) نازل شد، ابلیس بالای کوهی در مکه رفت، و با صدای بلند فریاد کشید، و سران لشکرش را جمع کرد.

گفتند: ای آقای ما! چه شده است که ما را فراخواندی؟

گفت: این آیه نازل شده (آیه ای که پشت مرا می لرزاند و مایه نجات بشر است) چه کسی می تواند با آن مقابله کند؟

یکی از شیاطین بزرگ گفت: من می توانم، نقشه ام چنین است و چنان!.

ابلیس طرح او را نپسندید!.

دیگری برخاست و طرح خود را ارائه داد باز هم مقبول نیفتاد!.

در اینجا ((وسواس خناس)) برخاست و گفت: من از عهده آن برمی آیم.

ابلیس گفت: از چه راه؟

گفت: آنها را با وعده ها و آرزوها سرگرم می کنم، تا آلوده گناه شوند، و هنگامی که گناه کردند توبه را از یادشان می برم!.

ابلیس گفت: تو می توانی از عهده ای کار برایی (نقشه ات بسیار ماهرانه و عالی است) و این ماموریت را تا دامنه قیامت به او سپرد).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ.

ای اهل ایمان! داماد مال و فرزند، شما را از یاد خدا غافل کند. {منافقون ۹}

درست است که اموال و اولاد از مواهب الهی هستند، ولی تا آنجا که از آنها در راه خدا و برای نیل به سعادت کمک گرفته شود، اما اگر علاقه افراطی به آنها سدی در میان انسان و خدا ایجاد کند بزرگترین بلا محسوب می شوند، و

چنانکه در داستان منافقین در آیات گذشته دیدیم یکی از عوامل انحراف آنها همین حب دنیا بود.

قل انما اعظکم بواحدہ آن تقوموا مثنی و فرادی {سباء ۴۶}

بگو من به شما موعظه می کنم که برای خدا بصورت جمعی یا فردی قیام کنید.
{این از آیاتی است که همیشه بر زبان امام راحل چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب بوده است}

و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا {آل عمران ۱۰۳}

در آیه بحث نهایی که همان ((مسأله اتحاد و مبارزه با هر گونه تفرقه)) باشد مطرح شده و می فرماید: ((همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید، و از هم پراکنده نشوید)) (و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا)
درباره اینکه منظور از ((حبل الله)) (ریسمان الهی) چیست؟
مفسران احتمالات مختلفی ذکر کرده اند، بعضی می گویند منظور از آن قرآن است، و بعضی می گویند اسلام، و بعضی دیگر گفته اند منظور خاندان پیامبر و ائمه معصومین هستند.

در روایت است که حبل الله، اهل بیت هستند

بهترین و بدترین مخلوقات!

ان الذین کفروا من اهل الکتب و المشرکین فی نار جهنم خلدین فیها، ولئک هم شر البریة ۶ ان الذین ءامنوا و عملوا الصلحت ءولئک هم خیر البریة ۷ جزاؤهم عند ربهم جنت عدن تجری من تحتها الانهر خلدین فیها ءبدا رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه ۸ {بینه ۸-۶}

۶ - کافران از اهل کتاب و مشرکان در دوزخند، جاودانه در آن می مانند، آنها بدترین مخلوقاتند.

۷ - (اما) کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند بهترین مخلوقات (خدا) هستند.

۸ - پاداش آنها نزد پروردگارشان باغهای بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختانش جاری است، همیشه در آن می مانند، هم خدا از آنها خشنود است و هم آنها از خدا خشنود، و این (مقام والا) برای کسی است که از پروردگارش بترسد.

در آیات گذشته آمده بود که کفار اهل کتاب و مشرکان در انتظار این بودند که دلیل روشنی از سوی خداوند سراغ آنها بیاید.

در اینجا به دو گروه ((کافران)) و ((مؤمنان)) در برابر این دعوت الهی، و سرانجام کار هریک از

آنها اشاره می‌کند.

نخست می‌فرماید: ((کافران از اهل کتاب و مشرکان (به این آیین جدید) در آتش دوزخند، جاودانه در آن می‌مانند، آنها بدترین مخلوقاتند))! (ان الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین فی نار جهنم خالدین فیها اولئک هم شر البریة).

تعبیر ((اولئک هم شر البریة)) (آنها بدترین مخلوقاتند) تعبیر تکان دهنده‌ای است که نشان می‌دهد در میان تمام جنبندگان و غیرجنبندگان موجودی مطرودتر از کسانی که بعد از وضوح حق و اتمام حجت راه راست را رها کرده در ضلالت گام می‌نهند یافت نمی‌شود.

مقدم داشتن ((اهل کتاب)) بر ((مشرکان)) در این آیه نیز ممکن است به خاطر این باشد که آنها دارای کتاب آسمانی و علما و دانشمندان بودند و نشانه‌های پیغمبر اسلام در کتب آنها صریحا آمده بود، بنابراین مخالفت آنها زشت‌تر و بدتر بود.

(آیه) - در این آیه به گروه دوم که نقطه مقابل آنها هستند و در قوس صعودی قرار دارند اشاره کرده، می‌فرماید: ((کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند بهترین مخلوقات خدا هستند)) (ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة).

تعبیر ((اولئک هم خیر البریة)) به خوبی نشان می‌دهد که انسانهای مؤمن و صالح‌العمل حتی از فرشتگان برتر و بالاترند، چرا که آیه مطلق است، و هیچ استثنائی در آن نیست، آیات دیگر قرآن مانند آیه ۷۰ سوره اسرا نیز گواه بر این معنی می‌باشد.

(آیه) - سپس پاداش آنها را در چند جمله کوتاه چنین بیان می‌کند: ((پاداش آنها نزد پروردگارشان باغهای بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختانش جاری است (در حالی که) همیشه در آن می‌مانند)) (جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجري من تحتها الانهار خالدین فیها ابدًا).

((هم خدا از آنها خشنود است و (هم) آنها از خدا خشنودند)) (رضی الله عنهم ورضوا عنه).

((و این (مقام والا و پاداشهای مهم و بی‌نظیر) برای کسی است که از پروردگارش بترسد)) (ذلک لمن خشی ربه) چرا که همین ترس انگیزه حرکت به سوی هرگونه اطاعت و تقوا و اعمال صالح است.

آنها از خدا راضی‌اند چرا که هر چه خواسته‌اند به آنها داده، و خدا از آنها راضی است چرا که هر چه او خواسته انجام داده‌اند، و اگر هم لغزشی بوده به لطفش صرف نظر کرده، چه لذتی از این برتر و بالاتر که احساس کنند مورد قبول و رضای معبود و محبوبش واقع شده، و به لقای او واصل گردیده است.

دارد هر کس از تو مرادی و مطلبی — مقصود ما دنیا و عقبی لقای تو است!

آری! بهشت جسم انسان، باغهای جاویدان آن جهان است، ولی بهشت جان‌ش رضای خدا و لقای محبوب است.

علی (ع) و شیعیانش خیر البریه‌اند!

در روایات فراوانی که از طرق اهل سنت و منابع معروف آنها، و همچنین در منابع معروف شیعه نقل شده، آیه ((اولئک هم خیر البریة)) (آنها بهترین مخلوقات خدا هستند) به علی (ع) و پیروان او تفسیر شده است.

در تفسیر ((الدر المنثور)) از ((ابن عباس)) آمده است که وقتی آیه ((ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة)) نازل شد پیغمبر اکرم (ص) به علی فرمود: ((آن تو و شیعیان تو در قیامت می‌باشید که هم شما از خدا خشنود هستید و هم خدا از شما خشنود)).

نامبرده در حدیث دیگری از ((ابن مردویه)) از علی (ع) نقل می‌کند که پیغمبر اکرم (ص) به من فرمود: ((آیا این سخن خدا را نشنیده‌ای که می‌فرماید: کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام

داده‌اند بهترین مخلوقاتند؟ این تو و شیعیان تو هستید، و وعده‌گاه من و شما کنار حوض کوثر است، هنگامی که من برای حساب امتها می‌آیم و شما دعوت می‌شوید در حالی که پیشانی سفید و شناخته شده‌اید)).

کوتاه سخن این که حدیث فوق از احادیث بسیار معروف و مشهور است که از سوی غالب دانشمندان و علمای اسلام پذیرفته شده، و این فضیلتی است بزرگ و بی‌نظیر برای علی (ع) و پیروانش.

ضمناً از این روایات به خوبی این حقیقت آشکار می‌شود که واژه ((شیعه)) از همان عصر رسول خدا (ص) به وسیله آن حضرت در میان مسلمین نشر شد، و اشاره به پیروان خاص امیرمؤمنان علی (ع) است، و آنها که گمان می‌کنند تعبیر ((شیعه)) از تعبیراتی است که قرن‌ها بعد به وجود آمده سخت در اشتباهند.

و ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ اِئِمَّا تَقِفُوا الْاَبْحِلَ مِنْ اللَّهِ وَ حَبِلَ مِنَ النَّاسِ {آل عمران ۱۱۲}

۱۱۲ - آنها هر کجا یافت شوند مهر ذلت بر آنان خورده است، مگر با ارتباط به خدا (و تجدید نظر در روش ناپسند خود) و (یا) با ارتباط به مردم (و وابستگی به این و آن) و در خشم خدا مسکن گزیده‌اند، و مهر بیچارگی بر آنها زده شده، چرا که آنها به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را به ناحق می‌کشند اینها به خاطر آن است که گناه می‌کنند و (به حقوق دگران) تجاوز می‌نمودند.

این آیه به مسلمانانی که از طرف قوم کافر خود تحت فشار قرار گرفته بودند و آنها را به خاطر پذیرفتن اسلام نکوهش و احیاناً تهدید می‌کردند بشارت می‌دهد که مخالفان هرگز نمی‌توانند زبانی به آنان برسانند، و زبان آنها بسیار جزئی و کم اثر خواهد بود، و از بدگوئی زبانی و مانند آن تجاوز نمی‌کند. این دو آیه در حقیقت متضمن چند پیشگوئی و بشارت مهم به مسلمانان است که همه آنها در زمان پیامبر اکرم عملی گردید:

۱ - ((اهل کتاب هیچگاه نمی‌توانند ضرر مهمی به مسلمانان برسانند، و زبانهای آنها جزئی و زودگذر است (لن یضروکم الا اذی)

۲ - ((هرگاه در جنگ با آنها روبرو شوند سرانجام شکست خواهند خورد و پیروزی نهائی از آن مسلمانان است و کسی به حمایت از آنان بر نخواهد داشت (و ان یقاتلوکم یولوکم الادبار ثم لا ینصرون)

۳ - آنها هیچگاه روی پای خود نمی‌ایستند، و همواره ذلیل و بیچاره خواهند بود، مگر اینکه در برنامه خود تجدید نظر کنند و راه خدا پیش گیرند یا بدیگران متوسل شوند و موقتاً از نیروی آنها استفاده کنند. (و ضربت علیهم الذلّة ائمما تقفوا).

طولی نکشید که این سه وعده و بشارت آسمانی در زمان خود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تحقق یافت، و مخصوصاً یهود حجاز (بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع و یهود خیبر و بنی المصطلق) پس از تحریکات فراوان برضد اسلام، در میدانهای مختلف جنگ با آنها روبرو شدند، و سرانجام همگی شکست خورده و متواری گشتند.

ان هذا القرآن يهدي للتي هي اقوم :این قرآن به راهی که استوارتر است، هدایت می کند. {اسراء ۹}

مستقیمتر و پابرجاتر می آید و به این ترتیب، مفهوم آیه فوق چنین است که ((قرآن به طریقه ای که مستقیم ترین و صافترین و پابرجاترین طرق است دعوت می کند)).

صاف و مستقیم از نظر عقائدی که عرضه می کند، عقائدی روشن، قابل درک خالصی از هر گونه ابهام و خرافات، عقائدی که دعوت به عمل دارد، نیروهای انسانی را بسیج می کند و میان انسان و قوانین عالم طبیعت هماهنگی برقرار می سازد.

صافتر و مستقیمتر از این نظر که میان ظاهر و باطن، عقیده و عمل، تفکر و برنامه، همگونی ایجاد کرده و همه را به سوی ((الله)) دعوت می کند. صافتر و مستقیمتر از نظر قوانین اجتماعی و اقتصادی و نظامات سیاسی که

بر جامعه انسانی حکم فرما است که هم جنبه های معنوی را پرورش می دهد و هم از نظر مادی، تکامل آفرین است.

به افراط و تفریط عبادت و همچنین برنامه های اخلاقی که انسان را از هر گونه تمایل به افراط و تفریط و آز و حرص و طمع و اسراف و تبذیر و بخل و حسد و ضعف و استکبار رهائی می بخشد.

و بالاخره صافتر و مستقیمتر از نظر نظام حکومتی که برپا دارنده عدل است و درهم کوبنده ستم و ستمگران.

آری قرآن هدایت به طریقه و روشی می کند که در تمام زمینه ها صافترین و مستقیمترین و ثابت ترین طریقه است.

الم يعلم بان الله يرى' {علق ۱۴}

عالم هستی محضر خدا است

توجه به این واقعیت که هر کاری را انسان انجام می دهد در پیشگاه خدا است، و اصولاً تمام عالم هستی محضر خدا است، و چیزی از اعمال و حتی نیت آدمی از او پنهان نیست، می تواند روی برنامه زندگی انسان اثر زیاد بگذارد، و او را از خلافکاریها باز دارد، مشروط بر اینکه ایمان به این مطلب واقعاً در دل او جای گیرد و به صورت یک باور قطعی درآید.

در حدیثی می خوانیم: اعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک: خدا را آنچنان عبادت کن که گوئی او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او تو را به خوبی می بیند.

نقل می کنند بیدار دلی بعد از گناهی توبه کرده بود، و پیوسته می گریست، گفتند: چرا اینقدر گریه می کنی؟ مگر نمی دانی خداوند متعال غفور است؟ گفت: آری، ممکن است او عفو کند، ولی این خجالت و شرمساری که او مرا دیده چگونه از خود دور سازم؟!

مسخره شدن کفار

ان الذين اجرموا كانوا من الذين آمنوا يضحكون، و اذا مروا بهم يتغامزون... و اذا رأوهم قالوا ان هؤلاء لضالون... فاليوم الذين آمنوا من الكفار يضحكون: (همانا بد کاران بر اهل ایمان می خندیدند و چون از کنار آنان بگذرند به چشم طعن و استهزاء به آنان بنگرند... و چون مؤمنان را ببینند گویند که اینان مردمی گمراه هستند... پس امروز (روز قیامت) این اهل ایمان هستند که به کافران می خندند!) {مطففین}

در این آیات از موضعگیری و برخورد زشت و زننده کفار با آنها سخن می گوید و چهار نوع عکس العمل کفار را در برابر آنان بازگویی کند:

نخست می فرماید: ((بدکاران و کفار پیوسته از مؤمنان می خندیدند)) (ان الذين اجرموا كانوا من الذين آمنوا يضحكون).

خنده ای تمسخر آمیز و تحقیر کننده، خنده ای که از روح طغیان و کبر و غرور و غفلت ناشی می شود، و همیشه افراد سبکسر مغرور در برابر مؤمنان با تقوا چنین خنده های مستانه داشته اند.

ضمناً تعبیر به ((اجر مواء)) به جای ((کفروا)) نشان می دهد که افراد کافر و بی ایمان را از اعمال گناه آلودشان می توان شناخت چرا که همیشه کفر سرچشمه جرم و عصیان است

در آیه بعد دومین برخورد زشت آنها را بیان کرده، می فرماید: ((وهنگامی که مشرکان از کنار جمع مؤمنان می گذرند آنها را با اشارات چشم و ابرو مسخره می کنند)) (و اذا مروا بهم يتغامزون).

و با این علامات و اشارات می گویند: این بی سر و پاها را ببینید که مقربان درگاه خدا شده اند! این آستین پاره ها و پا برهنه ها را تماشا کنید که مدعی نزول وحی الهی بر آنها هستند! و این گروه نادان را بنگرید که می گویند استخوان پوسیده و خاک شده بار دیگر به حیات و زندگی برمی گردد؟!

و امثال این سخنان زشت و بی محتوا.

به نظر می رسد که خنده آشکار مشرکان در زمانی بوده که مؤمنان از کنار جمع آنها می گذشتند، و اشارات سخریه آمیز آنها زمانی بوده که به عکس آنها از کنار جمع مؤمنان می گذشتند، و چون در میان آن جمع نمی توانستند به آسانی مسخره کنند با اشارات چشم و ابرو یکدیگر مطالب را حالی می کردند، ولی آنجا که مرکز تجمع مشرکان بود و مسلمانان از کنار آنها می گذشتند

آزادی و جسارت بیشتری داشتند.

یتغامزون از ماده ((غمز)) (بر وزن طنز) به معنی اشاره با چشم و دست است به چیزی که مورد عیبجویی است، و گاه این واژه به معنی هرگونه عیبجویی به کار می‌رود هر چند با زبان باشد، و تعبیر به ((تغامز)) (از باب تفاعل) دلیل بر این است که همه آنها در مقابل یکدیگر در این کار شرکت داشتند، هر یک با اشاره به دیگری چیزی می‌گفت که همه استهزاآمیز بود.

اینها همه در برخوردشان با مؤمنان بود، در جلسات خصوصی نیز همین برنامه را بازگویی کرده، و سخریه‌ها را غیبا ادامه می‌دادند، همانگونه که آیه بعد می‌گوید: ((هنگامی که به خانواده خود باز می‌گشتند مسرور و خندان بودند و از آنچه انجام داده بودند خوشحالی می‌کردند)) (و اذا انقلبوا الی اهلهم انقلبوا فکھین).

گویی فتح و پیروزی نصیب آنها شده که به آن مباهات می‌کنند، و باز هم در غیاب، همان سخریه‌ها، و همان استهزاءها ادامه دارد.

فکھین جمع ((فکه)) صفت مشبیه (بر وزن خشن) از فکاهه (بر وزن قباله) به معنی مزاح کردن و خندیدن است، و در اصل از ((فاکھه)) به معنی میوه گرفته شده است گویی این گفتگوها و شوخیها همچون میوه‌هایی است که از آن لذت می‌برند، و به گفتگوی شیرین و دوستانه فکاهه (به ضم فا) گفته می‌شود.

گرچه کلمه ((اهل)) معمولاً به معنی خانواده و خویشاوندان نزدیک است، ولی ممکن است در اینجا معنی وسیعتری داشته باشد و دوستان نزدیک را نیز دربرگیرد.

چهارمین عکس‌العمل شرارت‌آمیز آنها در برابر مؤمنان این بود که وقتی آنها را می‌دیدند می‌گفتند اینها گمراهانند (و اذا راءوهم قالوا ان هؤلاء لضالون). چرا که راه و رسم بت‌پرستی و خرافاتی را که در میان آنها رائج بود و هدایتش می‌پنداشتند رها کرده، و به سوی ایمان به خدا و توحید خالص بازگشته و به گمان آنها لذت نقد دنیا را به نعمتهای نسبی آخرت فروخته بودند.

ممکن است این تعبیر در مراحل باشد که مطلب از مرحله استهزا گذشته بود و خود را ناچار می‌دیدند که شدت عمل بیشتری نشان دهند، زیرا همیشه هنگام ظهور پیامبران بزرگ و آیینهای تازه عکس‌العمل دشمنان و مخالفان در آغاز از طریق استهزا و به شوخی گرفتن ظاهر می‌شد، گویی آیین تازه را کمتر از آن می‌دیدند که به طور جدی با آن برخورد کنند، ولی هنگامی که آیین الهی در قلوب افراد آماده نفوذ می‌کرد، و پیروان بیشتری برای آن پیدا می‌شد، آنها احساس خطر کرده، آن را جدی گرفته و مبارزه را شدت می‌بخشیدند،

سپس مرحله به مرحله آن را تشدید می‌کردند، و آیه فوق نخستین مرحله برخورد جدی آنها است، که در مراحل بعد حتی منجر به جنگهای خونین و نبرد مسلحانه شد.

و از آنجا که مؤمنان غالباً از افرادی بودند که موقعیت اجتماعی و ثروت قابل توجهی در اختیار نداشتند، و به همین دلیل کفار به آنها با چشم حقارت می‌نگریستند، و ایمانشان را بی‌ارزش شمرده، و آیینشان را به باد مسخره می‌گرفتند، قرآن در آیه بعد می‌گوید: ((این گروه کفار هرگز حافظ و نگهبان و متکفل زندگی آنها نبودند)) (و ما ارسلا علیهم حافظین).

پس به چه حقی، و مطابق کدام منطقی بر آنها خرده می‌گیرند؟! در آیه ۲۷ سوره هود می‌خوانیم که ثروتمندان و مستکبران قوم نوح به او می‌گفتند: و ما نراک اتباعک الا الذین هم اراذلنا بادی الرأی: ((ما کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند جز گروهی اراذل ساده لوح نمی‌بینیم)). و او در جواب می‌گفت: و لا اقول للذین تردی اعینکم لن یؤتیهم الله خیرا الله اعلم بما فی انفسهم: ((من هرگز نمی‌گویم آنها که در نظر شما خوار می‌آیند خداوند خیری بر آنها نخواهد داد، خدا از دل آنها آگاه‌تر است)) (هود ۳۱).

این در حقیقت جوابی است به این افراد خودخواه و پرادعا که به شماچه مربوط که مؤمنان از کدام گروه‌هند؟! شما در متن دعوت و محتوای آیین پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بنگرید. ولی در قیامت مسأله بر عکس می‌شود، چنانکه در آیه بعد می‌فرماید:

((امروز مؤمنان از کفار می‌خندند))! (فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون).

چرا که قیامت بازتابی است از اعمال انسان در دنیا، و در آنجا باید عدالت الهی اجرا شود، و عدالت ایجاب می‌کند که در آنجا مؤمنان پاکدل از کفار لجوج و معاند و استهزاگر بخندند، و این خود نوعی عذاب دردناک برای این مغروران مستکبر است!

در بعضی از روایات از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است که ((در آن روز دری از بهشت به روی کفار گشوده می‌شود، و آنها به گمان اینکه فرمان آزادی از دوزخ و ورود در بهشت داده شده است به سوی آن حرکت می‌کنند، هنگامی که به آن رسیدند ناگهان در بسته می‌شود، و این کار چند بار تکرار می‌شود و مؤمنان که از بهشت نظاره‌گرانند می‌خندند))! لذا در آیه بعد می‌افزاید: ((آنها بر تختهای مزین نشسته‌اند و به این صحنه‌ها نگاه می‌کنند)) (علی الاراک یظرون).

به چه چیزی نگاه می‌کنند؟ به آنهمه نعمتهای بی‌پایان الهی، به آن مواهب عظیم و الطاف بیکران به آن آرامش و عظمت و احترام، و به آن عذابهای دردناکی که کفار مغرور و خودخواه در نهایت ذلت و زبونی به آن گرفتارند.

آخرین وصایا

از کنیز امام صادق (ع) نقل شده است که: در حال احتضار حضرت، نزدش بودم که حال اغماء به امام دست داد و بیهوش شد. وقتی بیهوش آمد، فرمود: به حسن بن علی افطس، هفتاد اشرفی بدهید! به فلان و فلان هم همین مقدار بدهید! من گفتم: می فرمائید به شخصی پول بدهند که با کارد بشما حمله کرد و می خواست شما را بکشد؟ امام فرمود: می خواهی از کسانی نباشم که خدا بخاطر صلهٔ رَحِم، آنان را مدح کرده و در وصف آنان فرموده است: وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ «رعد ۲۱» یعنی: «مؤمنین آنانی هستند که به آنچه خدا امر به صلهٔ آن نموده است، صله می کنند و بخاطر سختی حساب روز جزاء، از خدا می ترسند.» سپس فرمود: ای سالمه! بدرسد که خداوند بهشت را خلق کرد و آنرا خوشبو گردانید، بطوریکه بوی آن از مسیر دوهزار سال، بمشام می رسد! ولی عاق والدین و قطع کنندهٔ رحم، بوی بهشت را احساس نمی کنند!

ابلیس ناله کرد

وقتی آیه (وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرَ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ) آل عمران ۱۳۵ یعنی پرهیزکاران اگر کار زشت انجام داده و یا ظلم بخودشان می کنند، بیاد خدا افتاده و طلب آمرزش می نمایند و فقط خدا می آمرزد.

نازل شد، ابلیس نگران شد و بر فراز کوه ثور در مکه رفت و با بلندترین صدا، مأمورین خود را احضار کرد. وقتی همه به دورش جمع شدند، او را ناراحت دیدند. علت ناراحتی او را پرسیدند. گفت: با نزول چنین آیه ای زحمات ما همه بهدر رفت! شما بگوئید چکار کنیم؟ برای این مقابله با این آیه چه راهی پیشنهاد می کنید؟ یکی گفت: ما با دعوت انسانها به گناه، اثر این توبه را خنثی می کنیم! دیگری پیشنهادی داد و سومی و چهارمی! ابلیس همه را رد کرد. ناگاه شیطانی بنام «وسواس خناس» گفت من پیشنهادم این است که با وعده های شیرین آرزوهای طولانی، آنها را آلوده می کنیم. سپس یاد توبه و طلب آمرزش را از آنها می گیریم!

ابلیس خوشحال شد و او را بوسید و گفت: این مأموریت را بتو واگذار می کنم! بحارج ۶۳ ص ۱۹۷

شفای قرآنی

یکی از شیعیان شیراز می گوید که در مرض عمومی آنفلوآنزا (محرم ۱۳۳۷ قمری) که بیشتر اهالی شیراز حتی من و خانواده ام بدان مبتلا شدیم. من از شدت مرض بیهوش شدم و در حال بیهوشی، مرحوم سید میرزا (امام جماعت

مسجد فتح) را دیدم که در مسجد وکیل پس از نماز جماعت به یکنفر گفت: به مردم بگو دست راست خود را بر دوشقیقه خود گذاشته و آیه شریفه (وَنَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَاهُو شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ الْآخْسَارًا) اسراء ۸۲ را هفت بار بخوانند. هر که اینکار را بکند خدا او را شفا می دهد.

من از خواب بلند شدم و این آیه در حالیکه دست بر دوشقیقه خود گذاشته بودم، هفت بار خواندم و شفا یافتم. سپس این عمل را بر روی اعضای خانواده ام انجام دادم و آنها نیز شفا یافتند. پس از آن سال هرگاه از ما کسی دچار سردرد می شد، این آیه را بر او می خواند و خوب می شد. (داستانهای شگفت ص ۱۳۸)

آزادی در مقابل شکستن سر امام سجاد!

نقل شده که کنیز امام در حالیکه می خواست آب بریزد، آفتابه از دستش بر سر امام افتاد و سر امام شکست. امام به او نگاهی کرد ولی کنیز گفت: وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظُ! وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ! امام فرمود: تورا بخشیدم. او گفت: وَاللَّهِ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ! امام فرمود: تو در راه خدا آزادی. «ستارگان درخشان ج ۶ ص ۳۳»
عفو در مقابل دشنام!

یکی از بستگان امام سجاد (ع) در حضور اصحاب به حضرت اهانت‌هایی نمود. ولی امام به او جوابی نداد. وقتی او رفت، امام به اصحاب فرمود: شنیدید که این شخص چه حرف‌هایی زد. حال برویم تا جواب او را بدهم. در این حال امام آیات «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظُ. وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ. وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» را تلاوت می نمود. اصحاب فهمیدند که امام با او تندی نخواهد کرد. وقتی بدر خانه او رفتند، امام در خانه او را زدند. او بیرون آمد و امام فرمود: شما آمدید و در حضور اینها این حرف‌ها را زدی! اگر راست گفته باشی، خدا مرا بیا مرزد! و اگر دروغ گفته باشی، خدا تورا بیا مرزد! او گفت: من به این حرف‌ها سزاوارترم و از امام عذرخواهی نمود. «ستارگان درخشان ج ۶ ص ۲۸»

گریه کوه

«در غزوة تبوك وقتی حضرت با بیست و پنج هزار نفر از مسلمانان، بطرف مرز شام می رفتند، در راه به کوهی رسیدند که بدون چشمه و سیلاب و جویی، آب از بالای آن به پایین می ریخت. عده‌ای تعجب کردند و گفتند: جریان این آب عجیب است! پیامبر فرمود: این کوه گریه می کند! گفتند: کوه هم گریه می کند؟ فرمود: آری! آیا می خواهید علت گریه کوه را بدانید؟ گفتند: بلی! یا رسول الله! پیامبر فرمود: ای کوه چرا گریه می کنی؟ کوه با زبان فصیحی که همه

می شنیدند، گفت: ای رسول خدا! روزی حضرت عیسی از کنار من عبور کرد در حالیکه این آیه را قرائت می کرد: ناراً و قودها الناس والحجارة أعدت للكافرين. (۲۴ بقره) آتش جهنم که برای کفار آماده شده، هیزمش، مردم و سنگها هستند.

از آنروز تا بحال از ترس اینکه مبدا من از آن سنگها باشم، من گریه می کنم!

پیامبر فرمود: ناراحت نباش! تو از آن سنگها نیستی زیرا آن سنگ کبریت است.

در این موقع آب جاری کوه خشک شد، بطوریکه گویا هیچ آب ورطوبتی نبوده است. «بحارج ۱۷ ص ۳۶۴

چرا همیشه بوی خوش می داد

محمد بن سیرین همیشه پاکیزه بود و بوی خوش می داد. روزی شخصی از او پرسید: علت چیست که از تو همیشه بوی خوش می آید؟ گفت قصه من عجیب است. آن شخص او را قسم داد که: قصه خود را برای من بگو.

ابن سیرین گفت: من در جوانی بسیار زیبا و خوش صورت و صاحب حسن و جمال بودم و شغلم بزازی بود، روزی زنی و کنیزکی به دکانم آمدند و مقصداری پارچه خریدند، چون قیمت آن معین شد گفتند: همراه ما بیا تا قیمت آن را به تو پرداخت کنیم.

در دکان را بستم و همراه ایشان راه افتادم تا به جلوی خانه آنان رسیدم، آنها به درون رفتند و من پشت در ماندم. بعد از مدتی زن - بدون آن که کنیزش همراهش باشد - مرا به داخل خانه دعوت کرد، چون داخل شدم، خانه ای دیدم از فرشها و ظروف عالی آراسته، مرا بنشانند و چادر از سر برداشت، او را در غایت حسن و جمال دیدم، خود را به انواع جواهرات آراسته بود. در کنارم نشست و با ظرافت و ناز و عشو و خوش طبعی با من به سخن گفتن درآمد، طولی نکشید که غذایی مفصل و لذیذ آماده شد، بعد از صرف غذا، آن زن به من گفت: ای جوان می بینی من پارچه و قماش زیاد دارم، قصد من از آوردن تو به اینجا چیز دیگری است و من می خواهم با تو همبستر شوم و کام دل بر آرم.

من چون مهربانیها و عشو بازیهای او را دیدم نفس اماره ام به سوی او میل کرد، ناگاه الهامی به من رسید که قائلی از سوره ((والنازعات)) این آیه را تلاوت کرد که: ((و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی))

((اما هر کس بترسد از مقام پروردگار خود و نفس خود را از پیروی هوای نفس بازدارد، بدرستی که منزل و آرامگاه او بهشت خواهد بود)) (۴۱)

وقتی به یاد این آیه افتادم عزم خود را جزم نمودم که دامن پاک خود را به این گناه آلوده نکنم، هر چه آن زن با من به دست بازی درآمد، من به او توجه نکردم. چون آن زن مرا مایل به خود ندید، به کنیزان خود

گفت: تا چوب زیادی آوردند، وقتی مرا محکم با طناب بستند، زن خطاب به من گفت: یامراد مرا حاصل کن یا تو را به هلاکت می‌رسانم. به او گفتم: اگر ذره ذره‌ام کنی، مرتکب این عمل شنیع نخواهم شد. تا این که مرا بسیار با چوب زدند، بطوری که خون از بدنم جاری شد. با خود گفتم: که باید نقشه‌ای به کار بندم تا رهایی یابم...

گفتم مرا نزنید راضی شدم، دست و پایم را باز کردند، بعد از رهایی پرسیدم: محل قضای حاجت کجاست؟ راهنمایی کردند. رفتم در مستراح و تمام لباسهایم را به نجاست آلوده کردم و بیرون آمدم، چون آن زن با کنیزان به طرفم آمدند، من دست نجاست آلود خود را به آنها نشان می‌دادم و به آنها می‌پاشیدم، آنها فرار می‌کردند.

بدین وسیله فرصت را غنیمت شمردم و به طرف بیرون شتافتم، چون به درخانه رسیدم در را قفل کرده بودند، وقتی دست به قفل زدم - به لطف الهی آگشوده شد و من از خانه بیرون آمدم و خود را به کنار جوی آب رسانیدم، لباسهایم را شسته و غسل نمودم. ناگهان دیدم که شخصی پیدا شد و لباس نیکویی برایم آورد و بر تنم پوشانید و بوی خوش به من مالید و گفت: ای مرد پرهیزگار! چون تو بر نفس خود غلبه کردی و از روز جزا ترسیدی و خلاف فرمان خدا انجام ندادی و نهی او را نهی دانستی، این وسیله‌ای بود برای امتحان تو و ما تو را از آن خلاص کردیم، دل فارغ دار که این لباس تو هرگز چرکین و این بوی خوش هرگز از تو زایل نشود، پس از آن روز تاکنون، بوی خوش از بدنم برطرف نگردیده است.

به همین خاطر خدا علم تعبیر خواب را بر او عطا فرمود و در زمان او کسی مثل او تعبیر خواب نمی‌کرد. (۴۲)

مالکیت مطلقه الهی بر سراسر جهان هستی

«لله ما فی السماوات و ما فی الارض {بقره ۲۸۴}

آنچه در زمین و آسمان هاست مال خداست.

آیات آخر حشر

هو الله الذی لا اله الا هو. عالم الغیب و الشهاده هو الرحمن الرحیم. هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام المومن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون. هو الله الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم. {حشر}

۲۲ - او خدائی است که معبودی جز او نیست، از پنهان و آشکار آگاه است، و او رحمان و رحیم است.

۲۳ - او خدائی است که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک اصلی اوست، از هر عیب منزّه است، به کسی ستم نمی‌کند، به مؤمنان امنیت می‌بخشد، و مراقب همه چیز است، او قدرتمندی است شکست ناپذیر که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می‌کند، او شایسته بزرگی است. خداوند منزّه است از آنچه شریک برای او قرار می‌دهند.

۲۴ - او خداوندی است خالق، و آفریننده‌ای بی‌سابقه، و صورتگری است (بی‌نظیر) برای او نامه‌ای نیک است، و آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح او می‌گویند، و او عزیز و حکیم است.

در آیات قسمت مهمی از اوصاف جمال و جلال خدا که توجه به هر یک در تربیت نفوس و تهذیب قلوب تاثیر عمیق دارد می‌پردازد، و ضمن سه آیه ۱۵ صفت و به تعبیر دیگر ۱۸ صفت از اوصاف عظیم او را ضمن سه آیه بر می‌شمرد و هر آیه با بیان توحید الهی و نام مقدس الله شروع می‌شود و انسان را به عالم نورانی اسماء و صفات حق رهنمون می‌گردد.

می‌فرماید: ((او خدائی است که معبودی جز او نیست، از غیب و شهود آگاه است و او رحمان و رحیم است)) (هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم).

در اینجا قبل از هر چیز روی مسأله توحید که خمیر مایه همه اوصاف جمال و جلال و ریشه اصلی معرفت الهی است تکیه می‌کند، و بعد از آن روی علم و دانش او نسبت به غیب و شهود.

((شهادت)) و ((شهود)) - چنانکه راغب در مفردات می‌گوید - حضور توأم با مشاهده است، خواه با چشم ظاهر باشد یا با چشم دل. بنابراین هر جا قلمرو احاطه حسی و علمی انسان است عالم شهود است، و آنچه از این قلمرو بیرون است عالم غیب محسوب می‌گردد، ولی همه اینها در برابر علم خدا یکسان است چرا که وجود بی‌پایان او همه جا حاضر و ناظر است، و بنابراین جایی از قلمرو علم و حضور او بیرون نیست.

سپس روی رحمت عامه او که همه خلایق را شامل می‌شود (رحمن) و رحمت خاصه‌اش که ویژه مؤمنان است (رحیم) تکیه شده، تا به انسان امید بخشد. و او را در راه طولانی تکامل و سیر الی الله که در پیش دارد یاری دهد که قطع این مرحله بی‌همراهی لطف او نمی‌شود و ظلمات است و خطر گمراهی دارد. و به این ترتیب علاوه بر صفت توحید، سه وصف از اوصاف عظیمش در این آیه بیان شده که هر کدام به نوعی الهام بخش است.

در آیه بعد علاوه بر تاءکید روی مسأله توحید هشت وصف دیگر ذکر کرده، می‌فرماید: ((او خدائی است که معبودی جز او نیست)) (هو الله الذی لا اله الا هو).

((حاکم و مالک اصلی او است)) (الملک).

((از هر عیب و نقص پاک و مبرا است)) (القدوس).

((هیچگونه ظلم و ستم بر کسی روا نمی‌دارد، و همه از ناحیه او در سلامتند)) (السلام).

نام چهارده معصوم در آیه نور

«اللّٰهُ نور السموات والارض مثله كمشكاة فيها المصباح المصباح فى زجاجة الزجاجة كأنها كوكب درى يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية يكاد زيتها يضىء ولميمسه نار. نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء ويضرب الله الامثال للناس والله عليم حكيم.» {نور ۳۵}

۳۵ - خداوند نور آسمانها و زمین است، مثل نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی (پر فروغ) باشد، آن چراغ در حبایی قرار گیرد، حبایی شفاف و درخشنده همچون یک ستاره فروزان، این چراغ با روغنی افروخته می شود که از درخت پر برکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی (آنچنان روغنش صاف و خالص است که) نزدیک است بدون تماس با آتش شعله ور شود، نوری است بر فراز نور، و خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می کند و خداوند به هر چیزی آگاه است.

برای استفاده از نور کامل چنین چراغی
بادرخشش و تابش بیشتر نیاز به چهار عامل داریم:
چراغدانی که آن را از هر سو محافظت کند بی آنکه از نورش بکاهد، بلکه نور آن را متمرکزتر سازد.
و حبایی که گردش هوا را بر گرد شعله تنظیم کند، اما آن قدر شفاف باشد که به هیچوجه مانع تابش نور نگردد.
و چراغی که مرکز پیدایش نور بر فتیله آن است.
و بالاخره ماده انرژی زای صاف و خالص و زلالی که آن قدر آماده اشتعال باشد که گوئی بدون تماس با شعله آتش می خواهد شعله ور گردد.
اینها همه از یکسو، در حقیقت بیانگر جسم و ظاهرشان است.

توضیح اینکه: نور ایمان که در قلب مؤمنان است دارای همان چهار عاملی است که در یک چراغ پر فروغ موجود است:
(مصابح)) همان شعله های ایمان {وولایت} است که در قلب مؤمن آشکار می گردد و فروغ هدایت از آن منتشر می شود.

((زجاجة)) و حباب قلب مؤمن است که ایمان را در وجودش تنظیم می کند.
و ((مشكاة)) سینه مؤمن و یا به تعبیر دیگر مجموعه شخصیت و آگاهی و علوم و افکار او است که ایمان وی را از گزند طوفان حوادث مصون می دارد.
و شجره مبارکه زیتونه همان وحی الهی است که عصاره آن در نهایت صفا

و پاکی می باشد و ایمان مؤمنان به وسیله آن شعله ور و پر بار می گردد.
در حقیقت این نور خدا است همان نوری است که آسمانها و زمین را روشن ساخته و از کانون قلب مؤمنان سر بر آورده و تمام وجود و هستی آنها را روشن و نورانی می کند.

دلایلی را که از عقل و خرد دریافته‌اند با نور وحی آمیخته می‌شود و مصداق نور علی نور می‌گردد.

در روایات گفته‌اند که نام ائمه (ع) در این صورت به صورت رمزی و کنایه آمده است:

مشکات پیامبر (ص) است. مصباح، علی (ع) است. زجاجه الزجاجه، حسن و حسین هستند. کوكب درّی، امام سجاد است. شجره مبارکه، امام باقر است. زیتونه، امام صادق است. لاشرقیه، امام کاظم است. لاغریه، امام رضا است. زیتها یضی، امام جواد است. لو لم یمسه نار، امام هادی است. نور علی نور، امام عسگری است. یهدی الله لنوره من یشاء، امام زمان است. {تفسیر جامع ج ۴ ص ۴۹۴} {تفسیر برهان ج ۲ ص ۱۳۴}

آیه الكرسي

الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تاخذه سنه ولا نوم له ما في السموات وما في الارض من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وسع كرسيه السموات والارض ولا يؤده حفظهما وهو العلي العظيم. لا اكراه في الدين قد تبين الرشد من الغي فمن يكفر بالطاغوت ويؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى لا انفصام لها والله سميع عليم.

الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور والذين كفروا اولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون. {۲۵۷ بقره}

۲۵۵ - هیچ معبودی نیست جز خداوند یگانه زنده، که قائم به ذات خویش است، و موجودات دیگر، قائم به او هستند، هیچگاه خواب سبک و سنگینی او را فرا نمی‌گیرد، (و لحظهای از تدبیر جهان هستی، غافل نمی‌ماند)، آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست، کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟! (بنابراین، شفاعت شفاعت کنندگان، برای آنها که شایسته شفاعت‌اند، از مالکیت مطلقه اونمیکاهد). آنچه را در پیش روی آنها (بندگان) و پشت سرشان است می‌داند، (و گذشته و آینده، در پیشگاه علم او، یکسان است). و کسی از علم او آگاه نمی‌گردد، جز به مقداری که او بخواهد. (اوست که به همه چیز آگاه است، و علم و دانش محدود دیگران، پرتوی از علم بی پایان و نامحدود اوست). تخت (حکومت) او، آسمانها و زمین را در بر گرفته، و نگاهداری آن دو (آسمان و زمین)، او را خسته نمی‌کند. بلندی مقام و عظمت، مخصوص اوست.

۲۵۶ - در قبول دین، اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است. بنابراین، کسی که به طاغوت (بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر) کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است، که گسستن برای آن نیست. و خداوند، شنوا و داناست.

۲۵۷ - خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنها را از ظلمت‌ها، به سوی نور بیرون می‌برد. (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوت‌ها هستند، که آنها را از نور، به سوی ظلمت‌ها بیرون می‌برند، آنها اهل آتش‌اند و همیشه در آن خواهند ماند.

مقدمه:

آیه‌الکرسی یکی از مهمترین آیات قرآن

در اهمیت و فضیلت این آیه همین بس که از پیامبر گرامی اسلام (صلی‌الله علیه و آله و سلم) نقل شده است که از ابی بن کعب سوال کرد و فرمود: کدام آیه برترین آیه کتاب الله است؟ عرض کرد: الله لا اله الا هو الحی القيوم، پیامبر (صلی‌الله علیه و آله و سلم) دست بر سینه او زد

و فرمود: دانش بر تو گوارا باد، سوگند به کسی که جان محمد (صلی‌الله علیه و آله و سلم) در دست او است این آیه دارای دو زبان و دو لب است که در پایه عرش الهی تسبیح و تقدیس خدا می‌گوید.

در حدیث دیگری از علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی‌الله علیه و آله و سلم) می‌خوانیم که فرمود: سید القرآن البقرة و سید البقرة آیه‌الکرسی یا علی ان فیها لخمسين كلمة فی کل كلمة خمسون برکة: برگزیده قرآن سوره بقره و برگزیده بقره، آیه‌الکرسی است، در آن پنجاه کلمه است و در هر کلمه‌ای پنجاه برکت است.

و در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) آمده است: هر کس آیه‌الکرسی را یک بار بخواند، خداوند هزار امر ناخوش آیند از امور ناخوش آیند دنیا، و هزار امر ناخوش آیند از آخرت را از او بر طرف می‌کند که آسانترین ناخوش آیند دنیا، فقر، و آسانترین ناخوش آیند آخرت، عذاب قبر است.

روایات در فضیلت این آیه شریفه بسیار زیاد است و در کتب علمای شیعه و اهل سنت نقل شده است با دو حدیث دیگری از رسول الله (صلی‌الله علیه و آله و سلم) این بحث را پایان می‌دهیم، فرمود: اعطيت آیه‌الکرسی من کنز تحت العرش و لم یوتها نبی کان قبلی: آیه‌الکرسی از گنجی زیر عرش الهی به من داده شده است و به هیچ پیامبری قبل از من داده نشد.

در تعبیرات معمولی، موجود زنده به موجودی می‌گویند که دارای نمو- تغذیه - تولید مثل و جذب و دفع و احیانا دارای حس و حرکت باشد ولی باید به این نکته توجه داشت که ممکن است افراد کوتاه‌بین حیات را در مورد خداوند نیز چنین فرض کنند با این که می‌دانیم او هیچ یک از این صفات را ندارد و این همان قیاسی است که بشر را درباره‌خداشناسی به اشتباه می‌اندازد، زیرا صفات خدا را با صفات خود مقایسه می‌کند.

ولی حیات به معنی وسیع و واقعی کلمه عبارت است از علم و قدرت بنابراین وجودی که دارای علم و قدرت بی پایان است حیات کامل دارد، حیات خداوند مجموعه علم و قدرت اوست و در حقیقت به واسطه علم و قدرت موجود زنده از غیر زنده تشخیص داده می‌شود، امانم و حرکت و تغذیه و تولید مثل از آثار

موجوداتی است که ناقص و محدودند و دارای کمبودهایی هستند که بوسیله تغذیه و تولید مثل و حرکت آن را تامین می کنند، اما آن کس که کمبودی ندارد این امور هم دربارۀ او مطرح نیست. و اما قیوم صیغه مبالغه از ماده قیام است، به همین دلیل به وجودی گفته

می شود که قیام او به ذات او است، و قیام همه موجودات به او می باشد، و علاوه بر این قائم به تدبیر امور مخلوقات نیز می باشد.

روشن است که قیام به معنی ایستادن است و در گفتگوهای روزمره به هیئت مخصوصی گفته می شود که مثلاً انسان را به حالت عمودی بر زمین نشان می دهد، و از آنجا که این معنی دربارۀ خداوند که از جسم و صفات جسمانی منزّه است مفهومی ندارد، به معنی انجام کار خلقت و تدبیر و نگهداری است، زیرا هنگامی که انسان می خواهد کاری را انجام دهد بر می خیزد، آری او است که همه موجودات جهان را آفریده، و تدبیر و نگهداری و تربیت و پرورش آنها را به عهده گرفته است و به طور دائم و بدون هیچگونه وقفه قیام به این امور دارد.

از این بیان روشن می شود که قیوم در واقع، ریشه و اساس تمام صفات فعل الهی است (منظور از صفات فعل، صفاتی است که رابطه خدا را با موجودات جهان بیان می کند) مانند آفریدگار، روزی دهنده، زنده کننده، هدایت کننده، و مانند اینها، اوست که روزی می دهد، اوست که زنده می کند و اوست که می میراند و اوست که هدایت می کند بنابراین صفات خالق و رازق و هادی و محیی و ممیت، همه در وصف قیوم جمع اند.

و از اینجا روشن می شود اینکه بعضی مفهوم آن را محدود به قیام به امر خلقت و یا فقط امر روزی دادن و مانند آن دانسته اند در واقع اشاره به یکی از مصداقهای قیام کرده اند در حالی که مفهوم آن گسترده است و همه آنها را شامل می شود، زیرا همانگونه که گفتیم به معنی کسی است که قائم به ذات است و دیگران قیام به او دارند و محتاج به اویند.

در حقیقت حی، تمام صفات الهی مانند علم و قدرت و سمیع و بصیر بودن و مانند آن را شامل می شود و قیوم، نیاز تمام موجودات را به اوبازگو می کند و لذا گفته اند این دو با هم اسم اعظم الهی است.

سپس در ادامه آیه می افزاید: هیچگاه خواب سبک و سنگینی او را فرامی گیرد و لحظهای از تدبیر جهان غافل نمی شود (لا تاخذه سنة و لانوم). سنة از ماده وسن به گفته بسیاری از مفسران به معنی سستی مخصوصی است که در آغاز خواب روی می دهد، یا به تعبیر دیگر به معنی خواب سبک است، و نوم به معنی خواب، یعنی حالتی است که قسمت عمده حواس انسان، از کار می افتد، در واقع، سنه خوابی است که به چشم عارض می شود، اما وقتی عمیق تر شد و به قلب عارض شد، نوم گفته می شود.

جمله لا تاخذه سنة و لا نوم تأکیدی است بر حی و قیوم بودن خداوند زیرا قیام

کامل مطلق به تدبیر امور عالم هستی در صورتی است که حتی یک لحظه غفلت در آن نباشد، و لذا هر چیز که با اصل قیومیت خداوند سازگار نباشد، خود به خود از ساحت مقدس او، منتفی است حتی ضعیف‌ترین عاملی که موجب سستی در کار او باشد مانند خواب سبک که در ذات پاک او نیست. اما اینکه چرا سته بر نوم، مقدم داشته شده با اینکه قاعدتا فرد قوی‌تر راجل‌تر ذکر می‌کنند، و سپس به فرد ضعیف اشاره می‌نمایند، به خاطر این است که از نظر ترتیب طبیعی نخست سته (خواب سبک) دست می‌دهد و سپس عمیق‌تر شده تبدیل به نوم می‌گردد.

به هر حال این جمله، اشاره به این حقیقت است که فیض و لطف تدبیر خداوند دائمی است، و لحظه قطع نمی‌گردد، و همچون بندگان نیست که بر اثر خوابهای سبک و سنگین، یا عوامل دیگر غافل شود.

ضمناً تعبیر به لا تاخذه (او را نمی‌گیرد) در مورد خواب، تعبیر جالبی است که چگونگی تسلط خواب را بر انسان مجسم می‌سازد گوئی خواب همچون موجود قوی پنجه‌ای است که انسان را در چنگال خود اسیر و گرفتار می‌سازد،

9

ناتوانی قوی‌ترین انسانها به هنگام بی‌تابی در برابر آن کاملاً محسوس است. سپس به مالکیت مطلقه خداوند اشاره کرده، می‌فرماید: برای او است آنچه در آسمانها و زمین است (له ما فی السموات و ما فی الارض). و این در واقع پنجمین وصف از اوصاف الهی است که در این آیه آمده، زیرا قبل از آن اشاره به توحید و حی و قیوم بودن، و عدم غلبه خواب بر ذات پاک او شده است.

در واقع این مالکیت، نتیجه همان قیومیت است زیرا هنگامی که قیام به امور عالم و تدبیر آنها و همچنین خالقیت مخصوص ذات او باشد، مالکیت همه چیز نیز از آن او است.

بنابراین آنچه انسان در اختیار دارد و از آن استفاده می‌کند، ملک حقیقی او نیست تنها چند روزی این امانت با شرائطی که از ناحیه مالک حقیقی تعیین شده به دست او سپرده شده و حق تصرف در آنها را دارد و به این ترتیب مالکان معمولی موظفاند شرائطی را که مالک حقیقی تعیین کرده کاملاً رعایت کنند و گرنه مالکیت آنها باطل و تصرفاتشان غیر مجاز است، این شرائط همان احکامی است که خداوند برای امور مالی و اقتصادی تعیین کرده است.

ناگفته پیداست توجه به این صفت که همه چیز مال خدا است اثر تربیتی مهمی در انسانها دارد، زیرا هنگامی که بدانند آنچه دارند از خودشان نیست و چند روزی به عنوان عاریت یا امانت به دست آنها سپرده شده این عقیده به طور مسلم، انسان را از تجاوز به حقوق دیگران و استثمار و استعمار و احتکار و حرص و بخل و طمع باز می‌دارد.

در ششمین توصیف می‌فرماید: کیست که در نزد او جز به فرمانش شفاعت کند (من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه).

این در واقع پاسخی است به ادعای واهی بت پرستان که می گفتند ما اینها (بتها) را به خاطر آن می پرستیم که در پیشگاه خدا برای ما شفاعت کنند همان گونه که در آیه ۳ سوره زمر آمده است ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی. در واقع با یک استفهام انکاری می گوید هیچ کس بدون فرمان خدائی تواند در پیشگاه او شفاعت کند، و این جمله نیز تأکیدی است بر قیومیت خداوند و مالکیت مطلقه او نسبت به تمامی موجودات عالم، یعنی اگر می بینید کسانی در پیشگاه خدا شفاعت می کنند (مانند انبیاء و اولیاء) دلیل بر آن نیست که آنها مالک چیزی هستند و استقلال در اثر دارند بلکه این مقام شفاعت را نیز خدا به آنها بخشیده، بنابر این شفاعت آنان، چون به فرمان خدا است دلیل دیگری بر قیومیت و مالکیت او محسوب می شود.

نکته :

شفاعت چیست؟

درباره شفاعت در جلد اول تفسیر ذیل آیه ۴۸ سوره بقره مشروحا بحث کرده ایم لذا در اینجا به اشاره ای کوتاه قناعت می کنیم. شفاعت عبارت است از کمک نمودن یک موجود قوی به موجود ضعیف تر تا بتواند به آسانی مراحل رشد خود را با موفقیت طی کند. البته معمولاً این کلمه (شفاعت) در مورد شفاعت از گناهکاران به کار میرود، اما مفهوم شفاعت به معنی وسیع تر تمام عوامل و انگیزه ها و اسباب عالم هستی را شامل می شود، مثلاً زمین و آب و هوا و نور آفتاب چهار عامل هستند که دانه گیاه را در رسیدن به مرحله یک درخت یا یک گیاه کامل شفاعت و هدایت می کند، اگر شفاعت را در آیه

فوق به این معنی وسیع بگیریم نتیجه این می شود که وجود عوامل و اسباب مختلف عالم هستی هرگز مالکیت مطلقه خداوند را محدود نمی کند و چیزی از آن نمی کاهد زیرا تأثیر همه این اسباب به فرمان او است و در حقیقت نشانه های از قیومیت و مالکیت او می باشد. اما بعضی چنین می پندارند که عنوان شفاعت در مفاهیم مذهبی شبیه یک نوع توصیه های بی دلیل اجتماعی و به اصطلاح پارتی بازی است و مفهوم آن این است که افراد آنچه می توانند گناه کنند، هنگامی که از فرق تا قدم آلوده شدند دست به دامن شفیعی زنند و بگویند:

آن دم که مردمان به شفیعی زنند دست

مائیم و دست و دامن اولاد فاطمه!

ولی نه این ایراد کنندگان منطق دین را در مساله شفاعت در یافته اند و نه آن دسته از گنهکاران جسور و بی پروا، زیرا همانطور که در بالا اشاره شد شفاعت که به وسیله بندگان خاص خدا انجام می گیرد همانند شفاعت تکوینی است

که به وسیله عوامل طبیعی صورت می گیرد یعنی همانطور که اگر در درون یک دانه گیاه عامل حیات و سلول زنده وجود نداشته باشد تابش هزاران سال آفتاب و یا وزش نسیم و ریزش قطرات حیاتبخش باران هیچگونه تاثیری در نمو و رشد آن نخواهد کرد، شفاعت اولیای خدا نیز برای افراد نالایق بی اثر است، یعنی اصولاً آنها برای اینگونه اشخاص شفاعتی نخواهند داشت. شفاعت نیازمند به یک نوع ارتباط معنوی میان شفاعت کننده و شفاعت شونده است و به این ترتیب کسی که امید شفاعت را دارد موظف است در این جهان ارتباط معنوی با شخصی که انتظار دارد از او شفاعت کند برقرار سازد و این ارتباط در حقیقت یک نوع وسیله تربیت برای شفاعت شونده خواهد بود که او را به افکار و اعمال و مکتب شخص شفاعت کننده نزدیک می کند و در نتیجه شایسته شفاعت می شود و به این ترتیب شفاعت یک عامل تربیت است نه یک وسیله

پارتی بازی و فرار از زیر بار مسئولیت و از اینجا روشن می شود که شفاعت تغییری در اراده پروردگار نسبت به گناهکار نمی دهد، بلکه این گناهکار است که با ارتباط معنوی با شفاعت کننده نوعی تکامل و پرورش می یابد و به سرحدی می رسد که شایسته عفو خدا می گردد (دقت کنید!).

با این اشاره به دنباله تفسیر آیه باز می گردیم.

در هفتمین توصیف می فرماید: آنچه را پیش روی آنها (بندگان) و پشت سر آنها است می داند و از گذشته و آینده آنان آگاه است (یعلم ما بین یدیهیم و ما خلفهم).

در واقع، این جمله دلیلی است بر آنچه در جمله قبل پیرامون شفاعت آمده بود، یعنی خداوند از گذشته و آینده شفیعان آگاه است و آنچه بر خود آنها نیز پنهان است می داند بنابراین آنها نمیتوانند موضوع تازه ای درباره کسانی که می خواهند از آنها شفاعت کنند به پیشگاه خدا عرضه بدارند تا توجه او را به شفاعت شدگان جلب کنند.

توضیح اینکه: در شفاعتهای معمولی، شفاعت کننده از یکی از دو طریق وارد می شود، یا اطلاعاتی درباره شایستگی و لیاقت شفاعت شونده در اختیار آن شخص بزرگ می گذارد، و از وی می خواهد که در حکمش تجدید نظر کند، یا رابطه شفاعت شونده را با شفاعت کننده بیان می دارد تا به خاطر علاقهای که این شخص بزرگ به شفاعت کننده دارد، حکمش را تغییر دهد روشن است که هر یک از این دو موضوع، فرع بر این است که شفاعت کننده اطلاعاتی داشته باشد که نزد شخصی که در پیشگاه او شفاعت می کند وجود نداشته باشد اما اگر او احاطه کامل علمی به همه چیز و همه کس داشته باشد، هیچ کس نمیتواند نزد او برای کسی شفاعت کند، زیرا هم لیاقتهای افراد را می داند و هم ارتباط آنها را با یکدیگر، بنابراین تنها با اذن او شفاعت صحیح است.

اینها همه در صورتی است که ضمیر در ما بین یدیهیم و ما خلفهم به شفیعان یا شفاعت شدگان برگردد، ولی این احتمال نیز داده شده است که بازگشت

ضمیمیر به تمام موجودات عاقل که در آسمانها و زمین قرار دارند باشد که در ضمن به جمله ((له ما فی السموات و ما فی الارض)) آمده بود، و تاکید می‌شد که به قدرت کامله پروردگار بر همه چیز و عدم توانائی دیگران، زیرا آن کسی که از گذشته و آینده خود بی‌خبر است و از غیب آسمانها و زمین آگاهی ندارد، قدرتش بسیار محدود است، به عکس کسی که از همه چیز در هر عصر و زمان در گذشته و آینده آگاه است قدرتش بی‌پایان می‌باشد و به همین دلیل هر کاری حتی شفاعت باید به فرمان او صورت گیرد.

و به این ترتیب میان هر دو معنی می‌توان جمع کرد. در این‌که منظور از ما بین ایدیه‌ها و ما خلفهم چیست؟ مفسران احتمالات متعددی داده‌اند، بعضی گفته‌اند منظور از ما بین ایدیه‌ها، امور دنیا است که در پیش روی انسان قرار دارد، و ما خلفهم به معنی امور آخرت است که پشت سر انسان می‌باشد و بعضی به عکس معنی کرده‌اند. بعضی نیز آن را اشاره به اجل انسان، یا اعمال خیر و شر او دانسته‌اند و یا اموری را که می‌دانند و نمی‌دانند.

اما با مراجعه به آیات قرآن استفاده می‌شود که این دو تعبیر در بعضی از موارد در مورد مکان به کار رفته‌اند آیه ۱۷ سوره اعراف که از قول شیطان نقل می‌کند لا تینهم من بین ایدیه‌ها و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شمائلهم: من از پیش رو و پشت سر و از طرف راست و چپ به سراغ آنها می‌روم واضح است که در اینجا این دو تعبیر ناظر به مکان است، و لذا چپ و راست را نیز اضافه کرده است.

و گاه به معنی قبل و بعد زمانی است، مانند آنچه در آیه ۱۷۰ سوره آل عمران

آمده، می‌فرماید: و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم: شهیدان راه خدا به کسانی که هنوز پشت سر آنها قرار دارند و به آنان ملحق نشده‌اند بشارت می‌دهند روشن است که در اینجا ناظر به زمان است.

ولی در آیه مورد بحث ممکن است اشاره به معنی جامعی بوده باشد که هر دو را در برگیرد، یعنی خداوند آنچه در گذشته و آینده بوده و هست و همچنین آنچه در پیش روی مردم قرار دارد و از آن آگاه است و آنچه در پشت سر آنها است و از آنان پوشیده و پنهان است، همه را می‌داند و از همه آگاه است، و به این ترتیب پهنه زمان و مکان، همه در پیشگاه علم او روشن است، پس هر کار - حتی شفاعت - باید به اذن او باشد.

در هشتمین توصیف، می‌فرماید: آنها جز به مقداری که او بخواهد احاطه به علم او ندارند و تنها بخش کوچکی از علوم را که مصلحت دانسته در اختیار دیگران گذارده است (و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء).

و به این ترتیب علم و دانش محدود دیگران، پرتوی از علم بی‌پایان او است. این جمله نیز در حقیقت تاکید می‌کند بر جمله سابق، در جهت محدود بودن علم شفیعیان در برابر علم پروردگار، زیرا آنها احاطه به معلومات خداوند ندارند، و تنها به آن مقدار که او اراده کند با خبر می‌شوند.

از این جمله دو نکته دیگر نیز استفاده می‌شود: نخست این‌که هیچ کس از خود

علمی ندارد و تمام علوم و دانشهای بشری از ناحیه خداست. او است که تدریجا پرده از اسرار حیرت انگیز جهان آفرینش بر می دارد و حقایق جدیدی را در اختیار انسانها می گذارد، و معلومات آنان را گسترش می بخشد.

دیگر اینکه: خداوند ممکن است بعضی از علوم پنهان و اسرار غیب را در اختیار کسانیکه می خواهند قرار دهد، و بنابراین پاسخی است به آنها که تصور می کنند علم غیب برای بشر غیر ممکن است، و نیز تفسیری است برای آیاتی که نفی علم غیب از بشر می کند، یعنی انسان ذاتا چیزی از اسرار غیب نمی داند مگر به مقداری که خدا بخواهد، و به او تعلیم دهد (توضیح بیشتر و مشروح تر درباره این موضوع به خواست خدا، ذیل آیات مربوط به علم غیب مخصوصا آیه ۲۶ سوره جن خواهد آمد).

تعبیر به لا یحیطون نیز اشاره لطیفی است به حقیقت علم که آن یک نوع احاطه است.

در نهمین و دهمین توصیف، می فرماید: کرسی (حکومت) او آسمانها و زمین را در بر گرفته و حفظ و نگاهداری آسمان و زمین برای او گران نیست (وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما).

و در یازدهمین و دوازدهمین، توصیف می گوید: و او است بلند مرتبه و با عظمت (و هو العلی العظیم).

نکته ها

۱ - منظور از عرش و کرسی چیست؟

کرسی از نظر ریشه لغوی از کرس (بر وزن ارث) گرفته شده که به معنی اصل و اساس می باشد و گاهی نیز به هر چیزی که بهم پیوسته و ترکیب شده است گفته می شود و به همین جهت به تختهای کوتاه کرسی می گویند و نقطه مقابل آن عرش است که به معنی چیز مسقف یا خودسقف و یا تخت پایه بلند می آید.

و از آنجا که استاد و معلم به هنگام تدریس و تعلیم بر کرسی می نشیند گاهی کلمه کرسی کنایه از علم می باشد و نظر به اینکه کرسی تحت اختیار و زیر نفوذ

وسیطره انسان است گاهی به صورت کنایه از حکومت و قدرت و فرمانروائی بر منطقه ای به کار می رود.

در آیه بالا می خوانیم که کرسی خداوند همه آسمانها و زمین را در بر می گیرد، کرسی در اینجا به چند معنی می تواند باشد:

الف: منطقه قلمرو حکومت - یعنی خداوند بر همه آسمانها و زمین حکومت می کند و منطقه نفوذ او همه جا را در بر گرفته و به این ترتیب کرسی خداوند مجموعه عالم ماده اعم از زمین و ستارگان و کهکشانها و سیاهچاله ها است.

طبیعی است که عرش طبق این معنی باید مرحله ای بالاتر و عالی تر از جهان ماده بوده باشد (زیرا گفتیم عرش در لغت به معنی سقف و سایه بان و

تخته‌های پایه بلند است به عکس کرسی) و در این صورت معنی عرش عالم ارواح و فرشتگان و جهان ماوراء طبیعت خواهد بود البته این در صورتی است که عرش و کرسی در مقابل هم قرار گیرند که یکی به معنی عالم ماده و طبیعت و دیگری به معنی عالم ماوراء طبیعت است ولی چنانکه در ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف خواهد آمد عرش معانی دیگری نیز دارد و مخصوصا اگر در مقابل کرسی ذکر نشود ممکن است به معنی مجموع عالم هستی بوده باشد.

ب: منطقه نفوذ علم - یعنی علم خداوند به جمیع آسمانها و زمین احاطه دارد و چیزی از قلمرو نفوذ علم او بیرون نیست زیرا همانطور که گفتیم کرسی گاهی کنایه از علم می باشد. در روایات متعددی نیز روی این معنی تکیه شده است از جمله حفص بن غیاث از امام صادق (علیه السلام)، نقل می کند که از آن حضرت پرسیدم: منظور از وسع کرسیه السموات و الارض چیست؟ فرمود: منظور علم او است.

ج: موجودی وسیعتر از تمام آسمانها و زمین - که از هر سو آنها را احاطه

کرده است و به این ترتیب معنی آیه چنین می شود: کرسی خداوند همه آسمانها و زمین را در بر گرفته و آنها را احاطه کرده است.

در حدیثی از امیر مومنان علی (علیه السلام) این تفسیر نقل شده آنجا که می فرماید: الکرسی محیط بالسموات و الارض و ما بینهما و ما تحت الثری. کرسی احاطه به زمین و آسمانها و آنچه ما بین آنها و آنچه در زیر اعماق زمین قرار گرفته است دارد.

حتی از پاره‌های از روایات استفاده می شود که کرسی به مراتب از آسمانها و زمین وسیع تر است بطوری که مجموعه آنها در برابر کرسی همچون حلقه‌ای است که در وسط بیابانی قرار داشته باشد از جمله از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: ما السموات و الارض عند الکرسی الا کحلقه خاتم فی فلاة و ما الکرسی عند العرش الا کحلقه فی فلاة آسمانها و زمین در برابر کرسی همچون حلقه‌ای است در وسط یک بیابان و کرسی در برابر عرش همچون حلقه‌ای است البته معنی اول و دوم کاملا مفهوم و روشن است ولی معنی سوم چیزی است که هنوز علم و دانش بشر نتوانسته است از آن پرده بردارد زیرا وجود چنان عالمی که آسمانها و زمین را در بر گرفته باشد و به مراتب وسیع تر از جهان ما باشد هنوز از طرق متداول علمی اثبات نشده است، در عین حال هیچگونه دلیلی بر نفی آن نیز در دست نیست، بلکه همه دانشمندان معترف اند که وسعت آسمان و زمین در نظر ما با پیشرفت وسائل و ابزار مطالعات نجومی روز به روز بیشتر می شود و هیچ کس نمی تواند ادعا کند که وسعت عالم هستی به همین اندازه است که علم امروز موفق به کشف آن شده است بلکه به احتمال قوی عوالم بیشمار دیگری وجود دارد که از قلمرو دید وسائل امروز ما بیرون است.

ناگفته نماند که تفسیرهای سه گانه بالا هیچ منافاتی با هم ندارد و جمله وسع کرسیه السموات و الارض می تواند هم اشاره به نفوذ حکومت مطلقه

و قدرت پروردگار در آسمانها و زمین باشد و هم نفوذ علمی او وهم جهانی وسیع تر از این جهان که آسمان و زمین را در بر گرفته است. و در هر صورت این جمله، جمله‌های ما قبل آیه را که درباره وسعت علم پروردگار بود تکمیل می‌کند.

نتیجه این که حکومت و قدرت پروردگار همه آسمانها و زمین را فراگرفته و کرسی علم و دانش او به همه این عوالم احاطه دارد و چیزی از قلمرو حکومت و نفوذ علمی او بیرون نیست.

در جمله و لا یوده حفظهما - یوده در اصل از ریشه اود بر وزن قول به معنی ثقل و سنگینی می‌باشد - یعنی حفظ آسمانها و زمین برای خداوند هیچگونه سنگینی و مشقتی ندارد. زیرا او همانند مخلوقات و بندگان خود نیست که قدرتشان محدود باشد و گاهی از نگهداری چیزی خسته و ناتوان شوند قدرت او نامحدود است و برای یک قدرت نامحدود اصولاً سنگینی و سبکی، مشقت و آسانی مفهومی ندارد این مفاهیم همه در مورد قدرتهای محدود صدق می‌کند!

از آنچه در بالا گفتیم روشن می‌شود که ضمیر یوده به خداوند بر می‌گردد جمله‌های سابق آیه و جمله بعد نیز گواه بر این معنی است زیرا ضمائر آنها نیز همه بازگشت به خداوند می‌کند بنابراین احتمال بازگشت ضمیر به کرسی به این معنی که حفظ آسمانها و زمین برای کرسی سنگین و ثقیل نیست بسیار ضعیف به نظر می‌رسد.

جمله و هو العلی العظیم در حقیقت دلیلی برای جمله‌های سابق است، یعنی خداوندی که برتر و بالاتر از شبیه و شریک و هر گونه کمبود و عیب و نقصان است، و خداوندی که عظیم و بزرگ است و بی‌نهایت است هیچ کاری برای او مشکل نیست و هیچ‌گاه از اداره و تدبیر جهان هستی خسته و ناتوان و غافل و بیخبر

نمی‌گردد و علم او به همه چیز احاطه دارد.

۲ - آیا آیه الکرسی همین یک آیه است؟

آیا آیه الکرسی فقط همین یک آیه است که در بالا گفته شد که از الله لا اله الا هو شروع می‌شود، و به هو العلی العظیم ختم می‌گردد، یا اینکه دو آیه بعد نیز جزء آن است، بنابراین اگر در جایی مثل نماز لیلة الدفن دستور داده شده آیه الکرسی بخوانند، باید هر سه آیه خوانده شود.

قرائتی در دست است که نشان می‌دهد، همان یک آیه است.

۱ - تمام روایاتی که در فضیلت آن وارد شده و از آن تعبیر به آیه الکرسی کرده همه نشان می‌دهد که یک آیه بیش نیست.

۲ - تعبیر به کرسی فقط در همان آیه اول است و نامگذاری به آیه الکرسی نیز مربوط به همین آیه است.

۳ - در بعضی از احادیث به همین معنی تصریح شده مانند حدیثی که در امالی شیخ از امیر مومنان علی (علیه السلام) نقل شده است که ضمن بیان فضیلت آیه الکرسی از الله لا اله الا هو شروع فرمود تا و هو العلی العظیم.

۴ - در مستدرک سفینه البحار، از مجمع نقل می کند و آیه الكرسي معروفه و هی الی قوله و هو العلی العظیم آیه الكرسي معروف است و آن تا و هو العلی العظیم است.

۵ - در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیهما السلام) می خوانیم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: کسی که چهار آیه از اول سوره بقره و آیه الكرسي و دو آیه بعد از آن و سه آیه از آخر بقره را بخواند، هرگز ناخوشایندی در خودش و مالش نمی بیند و شیطان به او نزدیک نمی شود، و قرآن را فراموش نمی کند.

از این تعبیر نیز استفاده می شود که آیه الكرسي یک آیه است.
۶ - در بعضی از روایات وارد شده که آیه الكرسي پنجاه کلمه است و در هر کلمه ای پنجاه برکت است شمارش کلمات آیه نیز نشان می دهد که تاو هو العلی العظیم پنجاه کلمه است.
آری در بعضی از روایات دستور داده شده است که تا هم فیها خالدون بخواند، بی آنکه عنوان آیه الكرسي، مطرح باشد.
به هر حال آنچه از قرائن بالا استفاده می شود این است که آیه الكرسي یک آیه بیشتر نیست.

۳ - دلیل اهمیت آیه الكرسي

اهمیت فوق العاده آیه الكرسي از این نظر است که مجموعه ای از معارف اسلامی و صفات خداوند اعم از صفات ذات و فعل، مخصوصاً مساله توحید در ابعاد مختلف را در بر گرفته، این اوصاف که به دوازده بخش بالغ می شود و هر کدام می تواند ناظر به یکی از مسائل تربیتی انسان باشد قابل دقت است و به گفته ابو الفتوح رازی هر یک از این صفات، یکی از مذاهب باطله را نفی می کند (و به این ترتیب، دوازده تفکر باطل و نادرست به وسیله آن اصلاح می شود).*****

اصولاً اسلام در سه مورد به قدرت نظامی توسل می جسته است:

۱ - در مورد محو آثار شرک و بت پرستی، زیرا از نظر اسلام بت پرستی دین و آیین نیست بلکه انحراف، بیماری و خرافه است و هرگز نباید اجازه داد جمعی در یک مسیر صد در صد غلط و خرافی پیش روند و به سقوط کشانده شوند، لذا اسلام بت پرستان را از راه تبلیغ به سوی توحید دعوت کرد و آنجا که مقاومت کردند متوسل به زور شد بتخانه ها را در هم کوبید و از هرگونه تظاهری به نام بت و بت پرستی جلوگیری کرد تا این بیماری روحی و فکری به کلی ریشه کن گردد، و آیات قتال با مشرکین مانند آیه ۱۹۳ سوره بقره و قاتلوهم حتی لا تكون فتنه: به کارزار با مشرکین ادامه دهید تا آنکه شرک از روی زمین برافتد. نظر به همین موضوع دارد و بنابراین هیچگونه تباین و تضادی بین آیه مورد بحث و این آیات نیست تا سخن از نسخ پیش آید.

۲ - در برابر کسانی که نقشه نابودی و حمله به مسلمانان را می کشند دستور جهاد دفاعی و توسل به قدرت نظامی داده شده است و شاید بیشتر جنگهای

اسلامی در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از همین قبیل باشد به عنوان نمونه جنگ احد - احزاب - حنین - موته - و تبوک را می توان نام برد.
۳ - برای کسب آزادی در تبلیغ زیرا هر آیینی حق دارد به طور آزاد به صورت منطقی خود را معرفی کند و اگر کسانی مانع از این کار شوند می تواند با توسل به زور این حق را به دست آورد.

۱ - تشبیه ((ایمان)) و ((کفر)) به ((نور)) و ((ظلمت)) رساترین تشبیهی است که در این مورد به نظر می رسد نور منبع حیات و همه برکات و آثار حیاتی و سرچشمه رشد و نمو و تکامل و جنبش و تحرک است نور آرام بخش و مطمئن کننده و آگاه کننده و نشان دهنده است در حالی که ظلمت رمز سکوت و مرگ، خواب و نادانی، ظلال و وحشت می باشد ایمان و کفر نیز چنین هستند.
۲ - نکته دیگر این که: در این آیه و آیات مشابه آن در قرآن مجید ظلمت به صیغه جمع آورده شده (ظلمات) و نور به صیغه ((مفرد)) و این اشاره به آن است که در راه حق هیچگونه پراکندگی و دوگانگی وجود ندارد بلکه سراسر وحدت و

یگانگی است.

مسیر حق مانند خط مستقیمی است که میان دو نقطه کشیده شود که همیشه یکی است و تعدد در آن ممکن نیست.
ولی باطل و کفر مرکز انواع اختلافها و پراکندگیها است حتی اهل باطل در باطل خود هماهنگ نیستند و وحدت هدف ندارند درست مانند خطوط انحرافی است که در میان دو نقطه کشیده می شود که تعداد آن در دو طرف ((خط مستقیم)) بی شمار و نامحدود است.
این احتمال را نیز بعضی داده اند که صفوف باطل نسبت به اهل حق زیادتر است.

۳ - ممکن است گفته شود که کفار نوری ندارند که از آن خارج شوند، ولی با توجه به اینکه نور ایمان در فطرت همه وجود دارد این تعبیر کاملاً صحیح به نظر می رسد.

۴ - ناگفته پیداست که خداوند نه به اجبار مومنان را از ظلمات (گناه و جهل و صفات رذیله و دوری از حق) به نور خارج می کند و نه کفار را به اجبار از فطرت توحیدی بیرون می برد بلکه اعمال آنها است که ایجاب چنین سرنوشتی را از سوی پروردگار می کند.

یعنی چیزی مانند خدا نیست.

در توصیفی که در این آیه ذکر شده می‌فرماید: ((هیچ چیزی همانند او نیست)) (لیس کمثله شیء).

این جمله در حقیقت پایه اصلی شناخت تمام صفات خدا است که بدون توجه به آن به هیچیک از اوصاف پروردگار نمی‌توان پی برد، زیرا خطرناکترین پرتگاهی که بر سر راه پویندگان طریق ((معرفه الله)) قرار دارد همان پرتگاه

تشبیه است که خدا را در وصفی از اوصاف شبیه مخلوقاتش بدانند، این امر سبب می‌شود که به ((دره شرک)) سقوط کنند.

به تعبیر دیگر او وجودی است بی‌پایان و نامحدود از هر نظر و هر چه غیر او است محدود و متناهی است از هر نظر، از نظر عمر، قدرت، علم، حیات، اراده، فعل، و خلاصه همه چیز، و این همان خط ((تنزیه)) و پاک شمردن خداوند از نقائص ممکنات است.

به همین دلیل بسیاری از مفاهیمی که در مورد غیر خداوند ثابت است در مورد ذات پاک او اصلاً معنی ندارد، فی المثل بعضی از کارها برای ما ((آسان)) است و بعضی ((سخت))، بعضی از اشیاء از ما ((دور)) است و بعضی ((نزدیک)) بعضی از حوادث در ((گذشته)) واقع شده و بعضی در ((حال)) یا ((آینده)) واقع می‌شود، همچنین بعضی ((کوچک)) است و بعضی ((بزرگ)) چرا که وجود ما محدود است و با مقایسه موجودات دیگر با آن این مفاهیم پیدا می‌شود، اما برای وجودی که از هر نظر بی‌نهایت است وازل و ابد را همه در بر گرفته، این معانی تصور نمی‌شود، دور و نزدیکی درباره او نیست، همه نزدیکند، مشکل و آسانی وجود ندارد، همه آسان است، آینده و گذشته‌ای نیست، همه برای او حال است، و قابل توجه اینکه درک این معانی نیاز به دقت و خالی کردن ذهن از آنچه به آن خو گرفته است می‌باشد. به همین دلیل می‌گوئیم: شناخت اصل وجود خدا آسان است، اما شناخت صفات او مشکل!

«تولج الليل في النهار وتولج النهار في الليل» {آل عمران ۲۷}

شب را در در روز فرو می‌کشی و روز را در شب.

در آیه برای تکمیل این معنی و نشان دادن حاکمیت خداوند بر تمام عالم هستی می‌افزاید: ((شب را در روز داخل می‌کشی و روز را در شب و موجود زنده را از مرده خارج می‌سازی و مرده را از زنده، و به هر کس اراده کنی بدون حساب روزی می‌بخشی)) (تولج الليل في النهار وتولج النهار في الليل و

تخرج الحی من المیت و تخرج المیت من الحی و ترزق من تشاء بغير حساب). و به این ترتیب مساله تغییر تدریجی شب و روز، کوتاه شدن شب درنیمی از سال، که از آن تعبیر به داخل شدن شب در روز شده است و بلند شدن شبها در نیم دیگر (دخول روز در شب) و همچنین خارج شدن موجودات زنده از مرده، و موجودات مرده از زنده، و روزیهای فراوانی که نصیب بعضی از افراد می شود، هر یک نشانه بارزی از قدرت مطلقه اوست.

نکته ها

((ولوچ)) در لغت به معنی دخول است، این آیه می گوید: خداوند، شب را در روز و روز را در شب داخل می کند (در هشت مورد دیگر قرآن نیز، به این معنی اشاره شده است).

منظور از این جمله همان تغییر تدریجی محسوسی است که در شب و روز، در طول سال، مشاهده می کنیم، این تغییر بر اثر انحراف محور کره زمین نسبت به مدار آن که کمی بیش از ۲۳ درجه است و تفاوت زاویه تابش خورشید می باشد، لذا می بینیم در بلاد شمالی (نقاط بالای خط استوا) در ابتدای زمستان، روزها کم کم

بلند و شبها، کوتاه می شود تا اول تابستان، سپس به عکس، شبها بلند و روزها کوتاه می شود و تا اول زمستان ادامه دارد. اما در بلاد جنوبی (نقاط پایین خط استوا) درست به عکس است.

بنابراین، خداوند دائما، شب و روز را در یکدیگر داخل می کند، یعنی از یکی کاسته به دیگری می افزاید.

ممکن است گفته شود که در خط حقیقی استوا و همچنین در نقطه اصلی قطب شمال و جنوب، شب و روز در تمام سال مساوی هستند و هیچگونه تغییری پیدا نمیکنند، شب و روز در خط استوا در تمام سال هر کدام دوازده ساعت و در نقطه قطب در تمام سال، یک شب ۶ ماهه و یک روز به همان اندازه است، بنابراین آیه جنبه عمومی ندارد.

پاسخ :

در پاسخ این سؤال باید گفت: خط استوای حقیقی، یک خط موهوم بیش نیست و همیشه زندگی واقعی مردم یا این طرف خط استوا است یا آن طرف، و همچنین نقطه قطب، نقطه بسیار کوچکی بیش نیست و زندگی ساکنان مناطق قطبی (اگر ساکنانی داشته باشد) حتما در مکانی وسیعتر از نقطه حقیقی قطب است، بنابراین هر دو دسته اختلاف شب و روز دارند.

آیه ممکن است علاوه بر معنی فوق، معنی دیگری را هم در بر داشته باشد و آن اینکه شب و روز در کره زمین به خاطر وجود طبقات جو در اطراف این کره به صورت ناگهانی ایجاد نمی شود، بلکه روز، به تدریج از فجر و فلق شروع شده و گسترده می گردد و شب از شفق و سرخی طرف مشرق به هنگام غروب آغاز، و تدریجا تاریکی همه جا را می گیرد.

تدریجی بودن تغییر شب و روز به هر معنی که باشد آثار سودمندی در زندگانی انسان و موجودات کره زمین دارد، زیرا پرورش گیاهان و بسیاری

از جانداران در پرتو نور و حرارت تدریجی آفتاب صورت می‌گیرد، به این معنی که از

آغاز بهار که نور و حرارت، روز به روز، افزایش می‌یابد، گیاهان و بسیاری از حیوانات هر روز مرحله تازه‌ای از تکامل خود را طی می‌کنند و چون با گذشت زمان، نور و حرارت بیش‌تری لازم دارند و این موضوع به وسیله تغییرات تدریجی شب و روز تامین می‌گردد، می‌توانند به نقطه‌نهایی تکامل خود برسند.

هر گاه شب و روز همیشه یکسان بود، نمو و رشد بسیاری از گیاهان و حیوانات، دچار اختلال می‌شد و فصول چهارگانه که لازمه اختلاف شب و روز و ((چگونگی زاویه تابش آفتاب است از بین می‌رفت و طبعا انسان از فواید اختلاف فصول بی‌بهره می‌ماند.))

عهد الهی

الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان {یس ۶۰}

۶۰ - آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم! که شیطان را پرستش نکنید که او برای شما دشمن آشکاری است؟

این عهد و پیمان الهی از طرق مختلف از انسان گرفته شده، و بارها این معنی را به او گوشزد کرده است:

نخست آن روز که فرزندان آدم در زمین نشو و نما کردند این خطاب به آنها شد: ((یا بنی آدم لا یفتنکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنة ینزع عنهما لباسهما لیریهما سواتهما انه یریکم هو و قبیلہ من حیث لاترونهم انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لا یؤمنون:

((ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد همانگونه که پدرتان را از بهشت بیرون کرد، و لباسشان را از تنشان خارج ساخت تا عورتشان را برای آنها آشکار کند! چه اینکه او و پیروانش شما را می‌بینند و شما آنها را نمی‌بینید، (بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند (اعراف - ۲۷).

سپس همین اخطار به طور مکرر بر زبان رسولان الهی جاری شد، چنانکه در آیه ۶۲ سوره زخرف می‌خوانیم و لا یصدنکم الشیطان انه لکم عدو مبین: شیطان شما را از راه حق باز ندارد که او دشمن آشکار شماست.

و در آیه ۱۶۸ - بقره می‌خوانیم: و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین: از گامهای شیطان پیروی نکنید که او برای شما دشمن آشکاری است!

از سوی دیگر این پیمان در عالم تکوین به زبان اعطای عقل به انسان نیز گرفته شده است، چرا که دلائل عقلی به روشنی گواهی می‌دهد انسان نباید فرمان کسی را اطاعت کند که از روز نخست کمر به دشمنی او بسته‌او را از بهشت بیرون کرده و سوگند به اغوای فرزندان او خورده‌است.

از سوی سوم با سرشت و فطرت الهی همه انسانها بر توحید، و انحصار اطاعت برای ذات پاک پروردگار، نیز این پیمان از انسان گرفته شده است، و به این ترتیب نه با یک زبان که با چندین زبان این توصیه الهی تحقق یافته و این عهد و پیمان سرنوشتساز امضا شده است.

این نکته نیز قابل توجه است که عبادت در جمله ((لا تعبدوا الشیطان)) به معنی اطاعت است، زیرا عبادت همیشه به معنی پرستش و رکوع و سجود نمی آید، بلکه یکی از اشکال آن همان اطاعت کردن است، چنانکه در آیه ۴۷ سوره مؤمنین میخوانیم که فرعون و اطرافیان او بعد از مبعوث شدن موسی (علیه السلام) و هارون (علیه السلام) گفتند: (ا نو من لبشرین مثلنا و قومهما لنا عابدون).

((آیا ما به دو انسانی که همانند ما هستند ایمان بیاوریم، در حالی که قوم آنها عبادت و اطاعت ما می کردند))؟!

و در آیه ۳۱ سوره توبه میخوانیم: خداوند در باره یهود و نصاری میفرماید: ((اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله و المسيح بن مریم و ما امروا الا ليعبدوا الہا واحدا)): آنها دانشمندان و راهبان خود را معبودانی در برابر خدا قرار دادند، همچنین مسیح فرزند مریم را، در حالی که جز به عبادت خداوند یگانه که هیچ معبودی جز او نیست دستور نداشتند).

جالب اینکه در روایتی از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) که در ذیل این آیه آمده چنین میخوانیم: اما و الله ما دعوهم الى عبادة انفسهم، و لو دعوهم ما اجابوهم و لكن احلوا لهم حراما و حرموا عليهم حلالا فعبدوهم من حيث لا يشعرون! به خدا سوگند آنها (دانشمندان و راهبان) یهود و نصاری را به عبادت خویشتن دعوت نکردند، و اگر دعوت میکردند هرگز یهود و نصاری دعوتشان را اجابت نمینمودند، ولی آنها حرامی را برای ایشان حلال و حلالی را حرام کردند (و آنها

پذیرا شدند) و به این ترتیب بدون توجه آنان را پرستش کردند.

نظیر همین معنی با تفاوت مختصری در روایات دیگر نیز وارد شده است: از جمله در روایتی از امام صادق (علیه السلام) میخوانیم: من اطاع رجلا في معصية فقد عبده: کسی که انسانی را در معصیت پروردگار اطاعت کند او را پرستش کرده!

و در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) آمده است: من اصغى الى ناطق فقد عبده، فان كان الناطق يؤدى عن الله فقد عبد الله، و ان كان الناطق يؤدى عن الشیطان فقد عبد الشیطان: کسی که به سخنگویی گوش فرا دهد (و سخنش را بپذیرد) او را پرستش کرده! اگر ناطق حکم خدا را می گوید: پرستش خدا کرده، و اگر از سوی شیطان سخن می گوید پرستش شیطان کرده است!

در آیه بعد برای تاکید بیشتر و بیان آنچه وظیفه فرزندان آدم است میفرماید: آیا من به شما عهد نکردم که مرا بپرستید و از من اطاعت کنید که راه مستقیم همین است (و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم).

از یکسو پیمان گرفته که اطاعت شیطان نکنند، چرا که او دشمنی و عداوت خود را از روز نخست آشکار ساخته، کدام عاقل به فرمان دشمن دیرینه و آشکارش ترتیب اثر میدهد؟

و در مقابل پیمان گرفته که از او اطاعت کنند، و دلیلش را این قرار میدهد که صراط مستقیم همین است و این در حقیقت بهترین محرک انسانهاست، چرا که فی المثل هر کس در وسط بیابان خشک و سوزانی گرفتار شود و جان خود

و همسر و فرزند و اموالش را در خطر دزدان و گرگان ببیند، مهمترین چیزی که به آن میاندیشد پیدا کردن راه مستقیم به سوی مقصد است، راهی که سریعتر و آسانتر او را به سر منزل نجات برساند. ضمناً از این تعبیر استفاده میشود که این جهان سرای اقامت نیست، چرا که راه را به کسی ارائه میدهند که از گذرگاهی عبور میکند و مقصدی در پیش دارد.

علت دشمنی ابلیس با آدمیان!

ابلیس موجودی از جن بود که هزاران سال قبل از خلقت آدم(ع) در آسمانها بعنوان ملکی از ملائکه مشغول فرمانبرداری از حضرت حق بود. نام او «عزازیل» و «حارث» بوده است. ملائکه خیال می کردند که او هم از جنس آنان است ولی خداوند علیم با علم خود می دانست که ابلیس از ملائکه نیست. ابلیس زیباترین ملک بود و خدا را به گونه ای زیبا عبادت می کرد که فقط دور کعبت نماز او برای خداوند، چهار هزار سال طول کشید! تا اینکه خداوند آدم(ع) را آفرید و برای اهدافی از جمله ظاهر شدن چهره مخفی ابلیس و صفات زشت او، دستور داد که همه ملائکه برای آدم(ع) و به احترام او سجده کنند. که این سجده در حقیقت برای خدا و به احترام آدم(ع) بود. همه فرشتگان از این دستور الهی اطاعت کردند به غیر از ابلیس! خدا از او پرسید که چه انگیزه ای باعث شد که از این دستور سرپیچی نمایی؟ ابلیس جواب داد برای این سجده نکردم که آدم(ع) از جنس خاک است و من از جنس آتش! و آتش از خاک برتر است. و من بر موجودی که از من پست تر است سجده نمی کنم! خدایا! اگر مرا از این کار عفو نمایی، برای تو عبادتی بکنم که هیچ موجودی همچو عبادتی نکرده باشد! خداوند در جواب فرمود که من دوست دارم آنطور که خود می خواهم عبادت شوم! و تو از بهشت من و از صف ملائکه اخراج هستی! ابلیس وقتی این چنین دید، به خداوند عرض کرد که من سالهای زیادی تو را عبادت کردم و تو عادل هستی و به کسی ظلم نمی کنی. پاداش عبادتهای مرا بده! خداوند فرمود: آری بتو پاداش خواهم داد. هر چه از امور دنیا می خواهی بگو تا بتو بدهم. ابلیس گفت یکی اینکه بمن تا قیامت مهلت بدهی و کاری بمن نداشته باشی! دوم اینکه بمن قدرتی بدهی تا بتوانم در انسانها همانند خون در رگهایشان، نفوذ کنم! سوم اینکه آنها نتوانند مرا و یاران مرا ببینند ولی من و یارانم آنها را بینیم! چهارم آنکه می خواهم هر کودکی که از انسان متولد می شود، دو تا کودک هم از من متولد شود! پنجم به هر صورتی که بخواهیم

در بیایم! خداوند فرمود: این‌ها را دادم. گفت خدایا پاداش زیادتری بده! خدا فرمود: شما را در سینه‌ها و دل‌های آنان قرار دادم! گفت: خدایا کافی است.

سپس ابلیس گفت: به عزت قسم که همه را بجز مخلصین گمراه خواهم کرد. واز جلو واز عقب واز راست وچپ نزدشان رفته وکاری کنم که اکثرشان را شاگرد نینمی!

وقتی حضرت آدم(ع) دید که خدا این قدرت را به ابلیس داده است گفت: خدایا! ابلیس را بر فرزندانم مسلط کردی واورا همانند خون دررگها اجازه نفوذی دادی! وآنچه خواست به او دادی پس تکلیف من وفرزندانم چه می‌شود؟ خدا فرمود: اگر یک گناه کنی، یک عذاب دارد! اگر یک کار خوب کنی، ده پاداش دارد. حضرت آدم(ع) گفت: زیادتر بده! خدا فرمود: شما را می‌بخشم واهمیتی نمی‌دهم (به بزرگی وزیادی گناهان) حضرت آدم(ع) گفت: کافی است.

لذا ابلیس از آن زمان تاکنون بدنبال گمراهی انسانها ودوری انسان از خداوند بوده والبته موفق شده‌است که عده زیادی از بندگان خدا را باکمک هواها و نفسانیات و میلهایشان به شهوات دنیا، منحرف کرده و جهنمی نمایند.

هر عمل زنا و لواطی که در دنیا انجام شده و یا انجام می‌شود، و هر کودک حرام زاده‌ای که متولد می‌گردد، جای پای ابلیس در آنجا وجود دارد! هر جنگ و خونریزی و قتل انسانها مخصوصاً قتل پیامبران و امامان و انسانهای بزرگ و اولیاء خدا و دانشمندان و عالمان دلسوز و سیاستمداران پاک سرشت و... که انجام می‌شود با وسوسه‌های ابلیس است.

هر اختلاف و دشمنی بین انسانها و حتی بین افراد یک خانواده و حتی بین پدران و مادران با فرزندان و وجود داشته و دارد و هر کانون خانواده‌ای که متلاشی می‌گردد از کارها و تلاشهای ابلیس است!

هر بتی که پرستیده می‌شود و هر دین جدیدی بوجود می‌آید و هر مکتب منحرف کننده جدیدی که ظاهر می‌شود از نفس پلید ابلیس است!

خودکشی‌ها و افسردگی‌ها و مرضهای مهلکی چون ایدز و گرفتاریهای بشر امروزی نیز از کید و مکرهای ابلیس است!

عشقهای مجازی و روابط نامشروع و قانونی شدن هم جنس بازی در بسیاری از کشورها و تشکیل مؤسسات فحشاء و آلوده کردن مردم دنیا به انواع مفاسد همه از توطئه‌های ابلیس است که اخیراً فزونی گرفته است!

تشکیل باندهای مواد مخدر و صدها نوع مواد مخدر شیطانی، تشکیل باندهای مخوف جنایت و شرارت و حتی باندهایی که علناً خود را شیطان پرست می‌خوانند و باندهای به دام انداختن دختران و زنان برای استفاده از فحشاء و تشکیل محافل رقص و شرابخواری و روابط جنسی نامشروع علنی و... همه از اقدامات و فعالیت‌های ابلیس و یارانش می‌باشد.

ابلیس بنیانگذار همه بدعتها و مذہبهای ساختگی و آئینهای بی ریشه الهی است!

ابلیس در قتل پیامبرانی همچون حضرت زکریا و یحیی و در آتش انداختن حضرت ابراهیم (ع) و توطئه فرعون علیه موسی (ع) و تحریک مشرکین مکه برای کشتن پیامبر اسلام و امیر المؤمنین (ع) و... نقش داشته است. و اوست پیاکننده جنگهایی همچون جمل و صفین و نهروان و...

ابلیس از راههایی چون نگاه و سخن با نامحرم، شراب و مستی، دروغ، خیانت و مال اندوزی و حرص و... انسانها را منحرف می کند.

ابلیس در موقع تنها بودن انسان، موقع عریان شدنش، وقت خلوت با نامحرم و هنگام همراهی با فاسقان و در هنگام طلوع و غروب خورشید موفق تر است.

بیشتر یاران ابلیس، زنان، عابدان جاهل، حاکمان ستمگر و جوانان بی تقوا هستند!

و خلاصه هر کجا انحراف و گناه و معصیتی باشد رد پای ابلیس و اعوان و انصارش به چشم باطنی می خورد.

اما خداوند متعال، انسان را در برابر این دشمن قسم خورده و غدار به وسایل مهمی تجهیز نموده است که هر کسی از این وسایل استفاده کند، سلامتیش از دست ابلیس تضمین شده است و ابلیس و یارانش بر آنان تسلطی نخواهند داشت.

این وسایل بشرح زیر می باشند: ۱- عقل به عنوان پیامبر باطنی، ۲- فطرت سالم و توحیدی، ۳- صدویست و چهار هزار پیامبر و دوازده امام (ع) ۴- دهها کتاب آسمانی از جمله قرآن کریم ۵- هزاران عالم و دانشمند موحد و مخلص و دلسوز ۶- میلیونها جلد کتاب و هزاران سخنرانی و هزاران مجلس علم و دانش برای آگاهی انسانها ۷- توبه و بازگشت به خدا در هر ساعتی که بخواهد.

گویند: وقتی ابلیس به زمین آمد، گفت: خدایا! به عزت و جلالت سوگند! از آدمیان جدا نمی شوم تا زمانی که بمیرد!

خداوند سبحان فرمود: به عزت و جلالت سوگند! مانع توبه بنده ام نمی شوم بطوریکه توبه را غرغره کند! - یعنی هر زمان بخواهد توبه کند و محدودیتی ندارد - ۸- دوستی اهل بیت (ع) که نجات دهنده قطعی است ۹- هزاران مسجد و حسینیه و محل عبادت ۱۰- نماز و روزه و صدقه و تلاوت قرآن و ذکر و ازدواج در جوانی و مصاحبت با علماء و گریه از خوف خدا و توکل بر خدا و صبر در مشکلات و... اعمالی هستند که در دوری از ابلیس مؤثر است

رزاقیت الهی

«وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها» {هود ۶}

رزق هر جنبنده ای به عهده خداوند است.

۱- گر چه دابة از ماده دبیب به معنی آهسته راه رفتن، و قدمهای کوتاه برداشتن است، ولی از نظر مفهوم لغوی هر گونه جنبنده ای را شامل می شود اما گاهی به خصوص اسب و یا هر حیوان سواری

اطلاق می‌گردد، و روشن است که در آیه مورد بحث تمام موجودات زنده و همه جنبندگان را شامل است.

۲ - رزق به معنی عطاء و بخشش مستمر است، و از آنجا که روزی الهی عطای مستمر او به موجودات است به آن رزق گفته می‌شود.

این نکته نیز لازم به تذکر است که مفهوم آن تنها در نیازهای مادی خلاصه نمی‌شود بلکه هر گونه عطای مادی و معنوی را شامل می‌گردد، لذا می‌گوئیم: اللهم ارزقنی علماً تاماً: خداوندا علم کامل به من روزی کن و یا می‌گوئیم: اللهم ارزقنی الشهادة فی سبیلک: خداوندا شهادت در راهت را نصیب من بگردان.

البته در آیه مورد بحث ممکن است نظر بیشتر روی ارزاق مادی بوده باشد، هر چند اراده مفهوم عام نیز چندان بعید نیست.

۳ - مستقر در اصل به معنی قرارگاه است، زیرا ریشه این لغت از ماده قر (بر وزن حر) به معنی سرمای شدید می‌باشد که انسان و موجودات زنده را خانه نشین می‌کند، به همین جهت به معنی سکون و توقف نیز آمده است.

مستودع و ودیعه از یک ماده است، و در اصل به معنی رها کردن چیزی است، و از آنجا که امور ناپایدار رها می‌شوند، و به حالت اول باز می‌گردند، به هر امر ناپایدار، مستودع گفته می‌شود، ودیعه را نیز به خاطر اینکه سرانجام

باید محل خود را رها کند و به صاحب اصلی باز گردد ودیعه گفته‌اند.

در حقیقت آیه فوق می‌گوید: تصور نشود که خداوند تنها به جنبندگانی که در جایگاه اصلی قرار دارند روزی می‌بخشد و به اصطلاح سهمیه آنها را در خانه‌هایشان می‌آورد، بلکه هر کجا باشند و در هر وضع و شرائطی قرار گیرند، سهم آنها را از روزی به آنان می‌بخشد چرا که هم جایگاه اصلی آنان را می‌داند و هم از تمام نقاطی که به آن نقل و مکان می‌کنند باخبر است. از حیوانات غول پیکر دریائی گرفته تا جنبندگان بسیار کوچکی که به زحمت به چشم دیده می‌شوند هر یک مناسب حالشان آنچه را لازم دارند مقرر کرده است.

این روزی به اندازه‌ای حساب شده و مناسب حال موجودات است که از نظر کمیت و کیفیت کاملاً منطبق بر خواسته‌ها و نیازهای آنها است، حتی غذای کودکی که در رحم مادر است، هر ماه بلکه هر روز، با ماه و روز دیگر تفاوت دارد هر چند ظاهراً یکنوع خون بیشتر نیست، و نیز کودک در دوران شیرخوارگی با اینکه ظاهراً ماههای پی در پی غذای واحدی دارد، اما ترکیب این شیر هر روز با روز دیگر متفاوت است!

۴ - کتاب مبین به معنی نوشته آشکار است و اشاره به مرحله‌ای از علم وسیع پروردگار می‌باشد که گاهی از آن تعبیر به لوح محفوظ می‌شود.

ممکن است این تعبیر اشاره به این باشد که هیچکس نباید برای به دست آوردن روزی خود کمترین نگرانی به خویش راه دهد، و تصور کند ممکن است در گرفتن سهم خویش، به اصطلاح، از قلم بیفتد، چرا که نام همگی در کتاب آشکاری ثبت است، کتابی که همه را احصاء کرده و آشکارا بیان می‌کند.

آیا اگر در یک مؤسسه نام تمام کارمندان و کارکنان در دفتری به روشنی ثبت شده باشد احتمال از قلم افتادن کسی می‌رود؟!

تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی

در مورد رزق بحث‌های مهمی است که قسمتی از آن را در اینجا از نظر می‌گذرانیم:

۱ - رزق - همانگونه که گفتیم - در لغت بمعنی بخشش مستمر و متداوم است اعم از اینکه مادی باشد یا معنوی، بنابراین هر گونه بهره‌ای را که خداوند نصیب بندگان می‌کند از مواد غذایی و مسکن و پوشاک، و یا علم و عقل و فهم و ایمان و اخلاص به همه اینها رزق گفته می‌شود، و آنها که مفهوم این کلمه را محدود به جنبه‌های مادی می‌کنند، توجه به موارد استعمال آن دقیقاً ندارند، قرآن درباره شهیدان راه حق می‌گوید بل احياء عند ربهم يرزقون: آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌برند (آل عمران - ۱۶۹) روشن است که روزی شهیدان، آن هم در جهان برزخ، نعمتهای مادی نیست، بلکه همان مواهب معنوی است که حتی تصورش برای ما در این زندگی مادی مشکل است.

۲ - مساله تامین نیازمندیهای موجودات زنده - و به تعبیر دیگر رزق و روزی آنها - از جالبترین مسائلی است که با گذشت زمان و پیشرفت علم، پرده از روی اسرار آن برداشته می‌شود، و صحنه‌های شگفت‌انگیز تازه‌ای از آن بوسیله علم فاش می‌گردد.

در گذشته همه دانشمندان در فکر بودند که اگر در اعماق دریاها موجودات زنده‌ای وجود داشته باشد غذای آنها از چه راهی تامین می‌شود، زیرا ریشه اصلی غذاها به نباتات و گیاهان باز می‌گردد که آن هم نیازمند به نور آفتاب است، و در اعماق بیش از ۷۰۰ متر مطلقاً نوری وجود ندارد و یک شب تاریک ابدی بر آن سایه افکنده است.

ولی بزودی روشن شد که نور آفتاب، گیاهان ذره‌بینی را در سطح آب، و در بستر امواج پرورش می‌دهد، و هنگامی که مرحله تکاملی خود را پیمود، همچون میوه رسیده‌ای، به اعماق دریا فرو می‌رود، و سفره نعمت را برای موجودات زنده ژرفنای آب فراهم می‌سازند.

از سوی دیگر بسیاری پرنده‌گانی که از ماهیان دریا تغذیه می‌کنند حتی انواعی از شب پره وجود دارد، که در ظلمت شب همچون یک غواص ماهر به اعماق آب فرو می‌رود و صید خود را که با امواج مخصوص رادار ماندی که از بینی آنها بیرون فرستاده می‌شود شناسائی و نشانه‌گیری کرده‌اند بیرون می‌آورد.

روزی بعضی از انواع پرنده‌گان در لابلای دندانهای پاره‌ای از حیوانات عظیم‌الجثه دریا نهفته شده! این حیوانات که پس از تغذیه از حیوانات دریائی دندانهایشان احتیاج به یک خلال طبیعی: دارد به ساحل می‌آیند، دهانشان را که بی‌شباهت به غار کوچکی نیست باز نگه می‌دارند، آن گروه از پرنده‌گان که روزیشان در اینجا حواله شده

است بدون هیچگونه وحشت و اضطراب وارد این غار می‌شوند، و به جستجوی روزی خویش در لابلای دندانهای حیوان غول‌پیکر می‌پردازند، هم شکمی از این غذای آماده از عزا در می‌آورند، و هم حیوان را از این مواد مزاحم راحت می‌سازند، و هنگامی که برنامه هردو پایان پذیرفت، و آنها به خارج پرواز کردند، حیوان با احساس آرامش دهان را به روی هم می‌گذارد و به اعماق آب فرو می‌رود!

طرز روزی رساندن خداوند به موجودات مختلف، راستی حیرت‌انگیز است، از جنینی که در شکم مادر قرار گرفته و هیچکس بهیچوجه در آن ظلمت‌کده اسرار آمیز به او دسترسی ندارد، تا حشرات گوناگونی که در اعماق تاریک زمین و لانه‌های پرپیچ و خم و در لابلای درختان و بر فراز کوهها و در قعر دره‌ها زندگی دارند از دیدگاه علم او هرگز مخفی و پنهان نیستند، و همانگونه که قرآن می‌گوید خداوند، هم جایگاه و آدرس اصلی آنها را می‌داند و هم محل سیار آنان را، و هر جا باشند روزی آنان را به آنان حواله می‌کند. جالب اینست که در آیات فوق به هنگام بحث از روزی خواران تعبیر به دابه و جنبیده شده است و این اشاره لطیفی به مساله رابطه انرژی و حرکت است،

می‌دانیم هر جا حرکتی وجود دارد نیازمند به ماده انرژی را است یعنی ماده‌ای که منشأ حرکت گردد، قرآن نیز در آیات مورد بحث می‌گوید خدا به تمام موجودات متحرک روزی می‌بخشد!

و اگر حرکت را به معنی وسیعش تفسیر کنیم گیاهان را هم در بر می‌گیرد، زیرا آنها نیز یک حرکت بسیار دقیق و ظریف در مسیر نمو دارند، به همین دلیل در فلسفه ما یکی از اقسام حرکت را مساله نمو شمرده‌اند. ۳ - آیا روزی هر کس از آغاز تا پایان عمر تعیین شده، و خواه ناخواه به اومی‌رسد؟ یا اینکه باید به دنبال آن رفت و به گفته شاعر شرط عقل است جستن از درها!

بعضی از افراد سست و بی‌حال به اتکاء تعبیراتی همانند آیه فوق، یا روایاتی که روزی را مقدر و معین معرفی می‌کند فکر می‌کنند لزومی ندارد که انسان برای تهیه معاش زیاد تلاش کند، چرا که روزی مقدر است و به هر حال به انسان می‌رسد، و هیچ دهان بازی بدون روزی نمی‌ماند!

این چنین افراد نادان که شناختشان درباره دین و مذهب فوق‌العاده سست و ضعیف است بهانه به دست دشمنان می‌دهند که مذهب عاملی است برای تخدیر و رکود اقتصادی و خاموش کردن فعالیت‌های مثبت زندگی، و تن در دادن به انواع محرومیت‌ها، به عذر اینکه اگر فلان موهبت نصیب من نشده حتما روزی من نبوده، اگر روزی من بود بدون چون و چرا به من می‌رسید و این فرصت خوبی بدست استثمارگران می‌دهد که هر چه بیشتر خلق‌های محروم را بدوشند و آنها را از ابتدائی‌ترین وسائل زندگی محروم سازند.

در حالی که مختصر آشنائی به قرآن و احادیث اسلامی برای پی‌بردن به این حقیقت کافی است که اسلام پایه هر گونه بهره‌گیری مادی و معنوی انسان را

و کوشش و تلاش می‌شمرد تا آنجا که در جمله شعارگونه قرآنی لیس‌لانسان الا ما سعی بهره انسان را منحصرادر کوشش و کارش قرار می‌دهد. پیشوایان اسلامی برای اینکه سرمشقی به دیگران بدهند در بسیاری از مواقع کار می‌کردند کارهایی سخت و توانفرسا.

پیامبران پیشین نیز از این قانون مستثنی نبودند، از چوپانی گرفته، تاختیاری، و زره‌بافی و کشاورزی، اگر مفهوم تضمین روزی از طرف خدا، نشستن در خانه و انتظار رسیدن روزی باشد، نباید پیامبران وامان که از همه آشناتر به مفاهیم دینی هستند اینهمه برای روزی تلاش کنند.

بنابراین ما هم می‌گوئیم روزی هر کس مقدر و ثابت است، ولی در عین حال مشروط به تلاش و کوشش می‌باشد، و هر گاه این شرط حاصل نشود مشروط نیز از میان خواهد رفت. این درست به آن می‌ماند که می‌گوئیم هر کس اجلی دارد و مقدار معینی از عمر مسلماً مفهوم این سخن آن نیست که اگر انسان حتی دست به انتحار و خودکشی و یا تغذیه از مواد زیانبخش بزند تا اجل معینی زنده می‌ماند، مفهومش این است که این بدن استعداد بقاء تا یک مدت قابل ملاحظه دارد اما مشروط به اینکه اصول بهداشت را رعایت کند و از موارد خطر بپرهیزد، و آنچه سبب مرگ زودرس می‌شود از خود دور کند.

نکته مهم این است که آیات و روایات مربوط به معین بودن روزی در واقع ترمزی است روی افکار مردم حریص و دنیاپرست که برای تامین زندگی به هر در می‌زنند، و هر ظلم و جنایتی را مرتکب می‌شوند، به گمان اینکه اگر چنین نکنند زندگیشان تامین نمی‌شود.

آیات قرآن و احادیث اسلامی به این گونه افراد هشدار می‌دهد که بیهوده دست و پا نکنند، و از طریق نامعقول و نامشروع برای تهیه روزی تلاش ننمایند، همین اندازه که آنها در طریق مشروع گام بگذارند و تلاش و کوشش کنند مطمئن

باشند خداوند از این راه همه نیازمندیهای آنها را تامین می‌کند.

خدائی که آنها را در ظلمتکده رحم فراموش نکرد.

خدائی که به هنگام طفولیت که توانائی بر تغذیه از مواد غذائی این جهان نداشتند روزیشان را قبل از تولد به پستان مادر مهربان حواله کرد.

خدائی که به هنگام پایان دوران شیرخوارگی در آن حال که ناتوان بودند، روزیشان را به دست پدر پر مهری داد که صبح تا شام جان بکند و خوشحال باشد که برای تهیه غذای فرزندانم زحمت می‌کشم.

آری این خدا چگونه ممکن است به هنگامی که انسان بزرگ می‌شود و توانائی و قدرت به هر گونه کار و فعالیت پیدا می‌کند او را فراموش نماید، آیا عقل و ایمان اجازه می‌دهد که انسان در چنین حالی به گمان اینکه ممکن است روزیش فراهم نشود در وادی گناه و ظلم و ستم و تجاوز به حقوق دیگران گام بگذارد و حریصانه به غصب حق مستضعفان پردازد.

البته نمی‌توان انکار کرد که بعضی از روزیهاست چه انسان به دنبال آن برود، یا نرود، به سراغ او می‌آیند.

آیا می‌توان انکار کرد که نور آفتاب بدون تلاش ما به خانه ما می‌تابد و یاباران و هوا بدون کوشش و فعالیت به سراغ ما می‌شتابد؟ آیا می‌توان انکار کرد که عقل و هوش و استعدادی که از روز نخست در وجود ماذخیره شده به تلاش ما نبوده است؟!

ولی اینگونه مواهب به اصطلاح باد آورده و یا به تعبیر صحیحتر مواهبی که بدون تلاش، به لطف خدا، به ما رسیده اگر با تلاش و کوشش خود از آن بطور صحیحی نگهداری نکنیم آنها نیز از دست ما خواهد رفت، و یابی اثر می‌ماند. حدیث معروفی که از علی (علیه‌السلام) نقل شده که فرمود: و اعلم یا بنی! ان الرزق رزقان رزق تطلبه و رزق یطلبک: بدان فرزندانم، روزی دو گونه است،

یک نوع آن همان روزی‌هائی است که تو باید به جستجویش برخیزی، و گونه دیگری روزی‌هائی است که آن در جستجوی تو است و به سراغ تومی‌آید نیز اشاره به همین حقیقت است.

این را نیز نمی‌توان انکار کرد که در پاره‌ای از موارد انسان به دنبال چیزی نمی‌رود، ولی بر اثر یک سلسله تصادفها، موهبتی نصیب او می‌شود، این حوادث گر چه در نظر ما تصادف است اما در واقع و از نظر سازمان‌آفرینش حسابی در آن می‌باشد، بدون شک حساب این گونه روزیها از روزی‌هائی که در پرتو تلاش و کوشش بدست می‌آیند جدا است، و حدیث بالا ممکن است اشاره به اینها نیز باشد.

ولی به هر حال نکته اساسی این است که تمام تعلیمات اسلامی به مامی‌گوید برای تامین زندگی بهتر چه مادی و چه معنوی باید تلاش بیشتر کرد، و فرار از کار به گمان مقسوم بودن روزی غلط است.

۴ - در آیات مورد بحث تنها اشاره به مساله رزق و روزی شده، در حالی که در چند آیه بعد، آنجا که سخن از بندگان توبه‌کار و باایمان می‌گوید اشاره به متاع حسن (بهره‌برداری و تمتع شایسته) شده است.

مقابلله این دو با یکدیگر این مطلب را به ما می‌فهماند که برای همه‌جنبندگان: انسانها، حشرات، درندگان، نیکان و بدان، همگی بهره‌ای از روزی است، ولی متاع حسن و مواهب شایسته و ارزنده تنها مخصوص انسانهای با ایمانی است که خود را با آب توبه از هر گونه گناه و آلودگی شستشو داده‌اند، و نعمتهای خدا را در مسیر اطاعت فرمانش بکار می‌گیرند نه در طریق هوا و هوسهای سرکش!.

عالم بلا عمل

ا تامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتب ا فلا تعقلون ۴۴ بقر»

۴۴- آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا در تورات آمده) دعوت می کنید، اما خودتان را فراموش می نمائید با اینکه شما خودتان کتاب (آسمانی) را می خوانید، آیا هیچ فکر نمی کنید؟

اصولا یک برنامه اساسی مخصوصا برای علماء و مبلغین و داعیان راه حق این است که بیش از سخن، مردم را با عمل خود تبلیغ کنند همانگونه که در حدیث معروف از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: ((کونوا دعاة الناس باعمالکم و لا تکنوا دعاة بالسنتکم)) ((مردم را با عمل خود به نیکیها دعوت کنید نه با زبان خود)).

تأثیر عمیق ((دعوت عملی)) از اینجا سرچشمه می گیرد که هرگاه شنونده بداند گوینده از دل سخن می گوید و به گفته خویش صد در صد ایمان دارد گوش جان خود را به روی سخنانش می گشاید و سخن که از دل برخیزد بر دل می نشیند، و در جان اثر می گذارد، و بهترین نشانه ایمان گوینده به سخنش این است که خود قبل از دیگران عمل کند، همانگونه که علی (علیه السلام) می فرماید.

ایها الناس انی و الله ما احثکم علی طاعة الا و اسبقکم الیه، و لا انها کم عن معصية الا و اتناهی قبلکم عنها: ((ای مردم به خدا سوگند شما را به هیچ طاعتی تشویق نمی کنم مگر قبلا خودم آنرا انجام می دهم و از هیچ کار خلافی باز نمی دارم مگر اینکه پیش از شما از آن دوری جستهم)). در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم من اشد الناس عذابا يوم القيامة من وصف عدلا و عمل بغیره ((از کسانی که در روز قیامت عذابشان از همه شدیدتر است کسی است که سخن حقی بگوید و خود به غیر آن عمل کند)).

علمای یهود از این می ترسیدند که اگر به رسالت پیامبر اسلام اعتراف کنند کاخ ریاستشان فرو ریزد و عوام یهود به آنها اعتنا نکنند، لذا صفات پیامبر اسلام را که در تورات آمده بود دگرگون جلوه دادند.

قرآن برای اینکه انسان بتواند بر امیال و خواسته های دل پیروز گردد و حب جاه و مقام را از سر بیرون کند در آیه بعد چنین می گوید: از صبر و نماز یاری جوئید و با استقامت و کنترل خویشتن بر هوسهای درونی پیروز شوید (و استعینوا بالصبر و الصلوة).

تسبیح و حمد عمومی موجودات جهان

- «تَسْبِحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (اسراء ۴۴)

آسمانها وزمینها وهرچه در آنهاست تسبیح الهی را گویند و لکن شما متوجه نمی شوید.

در آیات مختلف قرآن، سخن از تسبیح و حمد موجودات عالم هستی در برابر خداوند بزرگ به میان آمده که شاید از همه صریحتر آیه مورد بحث باشد که بدون هیچگونه استثناء همه موجودات عالم هستی، زمین و آسمان، ستارگان و کیهکشانها، انسانها و حیوانات و برگهای درختان و حتی دانه‌های کوچک اتم را در این تسبیح و حمد عمومی شریک می‌داند. قرآن می‌گوید: عالم هستی یکپارچه زمزمه و غوغا است، هر موجودی به نوعی به حمد و ثنای حق مشغول است، و غلغله‌ای خاموش در پهنه عالم هستی

طنین افکنده که بی‌خبران توانائی شنیدن آنرا ندارند، اما اندیشمندانی که قلب و جانیشان به نور ایمان زنده و روشن است، این صدا را از هر سو به خوبی به گوش و جان می‌شنوند و به گفته شاعر:

گر تو را از غیب چشمی باز شد

با تو ذرات جهان همراز شد

نطق آب و نطق خاک و نطق گل

هست محسوس حواس اهل دل!

جمله ذرات در عالم نهان

با تو می‌گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیر و باهشیم

با شما نامحرمان ما خامشیم

از جمادی سوی جان جان شوید

غلغل اجزای عالم بشنوید

فاش تسبیح جمادات آیدت

وسوسه‌ی تاءویلها بزادیت

ولی در تفسیر حقیقت این حمد و تسبیح در میان دانشمندان و فلاسفه و مفسران بسیار گفتگو است:

بعضی آنرا حمد و تسبیح حالی دانسته‌اند، و بعضی ((قالی)) که خلاصه نظرات آنها را با آنچه مورد قبول ما است ذیلاً می‌خوانید:

۱ - جمعی معتقدند که همه ذرات موجودات این جهان اعم از آنچه ما آنرا عاقل می‌شماریم یا بیجان و غیر عاقل همه دارای یکنوع درک و شعورند، و در عالم خود تسبیح و حمد خدا می‌گویند، هرچند ما قادر نیستیم به نحوه درک و احساس آنها پی ببریم و زمزمه حمد و تسبیح آنها را بشنویم.

آیاتی مانند و ان منها لما یهبط من خشية الله: ((بعضی از سنگها از ترس خدا از فراز کوهها به پائین می‌افتند)) (سوره بقره آیه ۷۴).

مانند فقال لها و للارض اتيا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعين:

((خداوند به آسمان و زمین فرمود از روی اطاعت یا کراهت به فرمان من آئید،

آنها گفتند ما از در اطاعت می‌آئیم)) (سوره فصلت آیه ۱۱)... و مانند آن را می‌توان گواه بر این عقیده گرفت.

۲ - بسیاری معتقدند که این تسبیح و حمد، همان چیزی است که ما آنرا ((زبانحال)) می‌نامیم، حقیقی است نه مجازی، ولی به زبان حال است نه قال (دقت کنید).

توضیح اینکه: بسیار می‌شود به کسی که آثار ناراحتی و درد و رنج و بی‌خوابی در چهره و چشم او نمایان است می‌گوئیم: هر چند تو از ناراحتیت سخن نمی‌گویی اما چشم تو می‌گوید که دیشب به خواب نرفتی، و چهره‌ات گواهی می‌دهد که از درد و ناراحتی جانکاهی رنج می‌بری! این ((زبانحال)) گاهی آنقدر قوی و نیرومند است که ((زبان‌قال)) را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد و به تکذیب آن برمی‌خیزد و به گفته شاعر:

گفتم که با مکر و فسون

پنهان کنم راز درون!

پنهان نمی‌گردد که خون

از دیدگانم می‌رود!

این همان چیزی است که علی (علیه‌السلام) در گفتار معروفش می‌فرماید: ما اضممر احد شیئا الا ظهر فی فلتات لسانه و صفحات وجهه: ((هرگز کسی رازی را در دل نهان نمی‌کند مگر اینکه در لابلای سخنان ناآگاه و صفحه صورتش آشکار می‌گردد)).

از سوی دیگر آیا می‌توان انکار کرد که یک تابلو بسیار زیبا که شاهکاری از هنر راستین است گواهی بر ذوق و مهارت نقاش می‌دهد و او را مدح و ثنا می‌گوید؟

آیا می‌توان انکار کرد که دیوان شعر شعرای بزرگ و نامدار از قریحه‌عالی آنها حکایت می‌کند؟ و دائما آنها را می‌ستاید؟

آیا می‌توان منکر شد که ساختمانهای عظیم و کارخانه‌های بزرگ و مغزهای پیچیده الکترونیک و امثال آنها، با زبان بیزبانی از سازنده و مخترع و مبتکر خود سخن می‌گویند، و هر یک در حد خود از آنهاستایش می‌کنند؟

بنابراین باید قبول کرد که عالم شگرف هستی با آن نظام عجیبش، با آن همه رازها و اسرار، با آن عظمت خیره‌کننده‌اش و با آن ریزه‌کاریهای حیرت‌زا همگی ((تسبیح و حمد)) خدا می‌گویند.

مگر ((تسبیح)) جز به معنی پاک و منزّه شمردن از عیوب می‌باشد؟ ساختمان و نظم این عالم هستی می‌گوید خالق آن از هرگونه نقص و عیبی مبرا است.

مگر ((حمد)) چیزی جز بیان صفات کمال می‌باشد؟ نظام جهان‌آفرینش از صفات کمال خدا، از علم بی‌پایان و قدرت بی‌انتهای حکمت و وسیع و فراگیر او

سخن می گوید.

مخصوصا با پیشرفت علم و دانش بشر، و پرده برداشتن از گوشه‌هایی از اسرار و رازهای این عالم پهناور، این حمد و تسبیح عمومی موجودات آشکارتر شده است.

اگر یک روز آن شاعر نکته‌پرداز هر برگی از برگهای درختان سبز رادفتری از معرفت کردگار می‌دانست، دانشمندان گیاهشناس امروز درباره این برگها نه یک دفتر بلکه کتابها نوشته‌اند، و از ساختمان اسرار آمیز کوچکترین اجزای آن یعنی سلولها گرفته تا طبقات هفتگانه برگ، و دستگاه تنفسی آن، و رشته‌های آبیاری و تغذیه وسایر مشخصات بسیار پیچیده برگها در این کتابها، بحثها کرده‌اند.

بنابراین هر برگی شب و روز نغمه توحید سر می‌دهد و آواز رسای تسبیحش را در درون باغ و جنگل، بر فراز کوهها، در خمیدگی درهها پخش می‌کند، اما بیخبران چیزی از آن نمی‌فهمند، خاموشش می‌شمارند و زبان بسته! این معنی برای تسبیح و حمد عمومی موجودات کاملا قابل درک است و نیاز به آن ندارد که ما برای همه ذرات عالم هستی درک و شعور قائل شویم چرا که دلیل قاطعی برای آن در دست نیست و آیات گذشته نیز به احتمال زیاد همان

زبان حال را بیان می‌کند.

پاسخ به یک سؤال

ولی در اینجا یک سؤال باقی می‌ماند و آن اینکه اگر منظور از تسبیح و حمد حکایت نظام آفرینش از پاکی و عظمت و قدرت خدا است، و ((صفات سلبیه)) و ((ثبوتیه)) او را شرح می‌دهد پس چرا قرآن می‌گوید شما حمد و تسبیح آنها را نمی‌فهمید؟ اگر بعضی نفهمند حداقل دانشمندان که می‌فهمند.

ولی این سؤال دو پاسخ دارد:

نخست اینکه روی سخن با اکثریت مردم نادان و مخصوصا مشرکان است و دانشمندان باایمان که در اقلیت قرار دارند از این عموم، مستثنا هستند که هر عامی استثنائی دارد.

دیگر اینکه آنچه ما از اسرار این عالم می‌دانیم در برابر آنچه نمی‌دانیم همانند قطره‌ای است در برابر دریا و ذره کاهی است در مقابل یک کوه عظیم، که اگر درست بیندیشیم حتی نام علم و دانش نمی‌توان بر آن گذاشت.

تا بدانجا رسید دانش من

که بدانستمی که نادانم!

بنابراین در واقع ما تسبیح و حمد این موجودات را هر چند دانشمند باشیم نمی‌شنویم چرا که آنچه را می‌شنویم تنها یک کلمه است از یک کتاب بزرگ و روی این حساب می‌توان به صورت یک حکم عمومی خطاب به همه جهانیان گفت شما تسبیح و حمد موجودات عالم هستی را که به زبانحال دارند درک

نمی‌کنید، زیرا آنچه درک می‌کنید بقدری ناچیز است که به حساب نمی‌آید.
۳ - بعضی از مفسران نیز احتمال داده‌اند که حمد و تسبیح عمومی موجودات در اینجا ترکیبی از زبان ((حال)) و ((قال)) یا به تعبیر دیگر ((تسبیح تکوینی)) و ((تشریعی)) باشد، چرا که بسیاری از انسانها و همه فرشتگان از روی درک

و شعور حمد و ثنای او می‌گویند و همگی ذرات موجودات نیز بازبانشان از عظمت و بزرگی خالق بحث می‌کنند.
گرچه این دو نوع حمد و تسبیح با هم متفاوت است ولی در قدر جامع یعنی مفهوم وسیع کلمه حمد و تسبیح، مشترک می‌باشند.
ولی چنانکه پیدا است تفسیر دوم با آن شرح که بیان کردیم از همه دلچسب‌تر است.

گوشه‌ای از روایات اهل بیت

در روایاتی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) رسیده تعبیرات جالبی در این زمینه دیده می‌شود، از جمله:

یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) می‌گوید: از تفسیر آیه و ان من شیء الا یسبح بحمده سؤال کردم، امام (علیه السلام) فرمود: کل شیء یسبح بحمده و انا لسنرى ان ینقض الجدار و هو تسبیحها: ((آری هر چیز تسبیح و حمد خدا می‌گوید حتی هنگامی که دیوار می‌شکافد و صدائی از آن به گوش می‌رسد آن نیز تسبیح است))!

از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود: نهی رسول الله عن ان توسم البهائم فی وجوهها، و ان تضرب وجوهها لانها تسبح بحمد ربها: ((پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: علامت داغ در صورت حیوانات نگذارید و تازیانه به صورت آنها نزنید، زیرا آنها حمد و ثنای خدا می‌گویند)).

و نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده: ما من طیر یصاد فی بر ولا بحر و لا شیء یصاد من الوحش الا بتضییعه التسبیح: ((هیچ پرنده‌ای در صحرا و دریا صید نمی‌شود و هیچ حیوان وحشی به دام صیاد نمی‌افتد مگر به خاطر ترک تسبیح))!

امام باقر (علیه السلام) صدای گنجشکانی را شنید، فرمود: می‌دانید اینها چه

می‌گویند، ابو حمزه ثمالی که از یاران خاص امام بود می‌گوید عرض کردم نه، فرمود: یسبحن ربهن عز و جل و یسئلن قوت یومهن: ((اینها تسبیح خداوند بزرگ را می‌گویند و روزی خود را از او می‌خواهند)).

در حدیث دیگری می‌خوانیم که یک روز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نزد عایشه آمد، فرمود: این دو لباس مرا بشوی عرض کرد: ای رسول خدا دیروز شستم، فرمود: اما علمت ان الثوب یسبحن فاذا اتسخ انقطع تسبیحه: ((آیا نمی‌دانی که لباس انسان نیز تسبیح خدا می‌گوید و هنگامی که چرک و آلوده شود تسبیح آن قطع می‌شود))!

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: للدابة علی صاحبها ستة حقوق لا یحملها فوق طاقتها، و لا یتخذ ظهرها مجلسا یتحدث علیها، و یبدء بعلفها اذا نزل، و لا یسمها فی وجهها، و لا یضربها فانها تسبح و یعرض علیها الماء اذا مربها:

((حیوان بر صاحبش، شش حق دارد: بیش از توانائیش بر او بار نکند، پشت او را مجلسی برای سخن گفتن قرار ندهد (بلکه هنگامی که به دیگری می رسد و می خواهد با او سخن بگوید پیاده شود و پس از اتمام سخن سوار شود)، در هر منزلی وارد می شود، نخست علف او را آماده کند، علامت داغ در صورت او نگذارد، و او را رانزد، چرا که تسبیح خدا می گوید و هنگامی که بر چشمه آب و مانند آن می گذرد، او را به کنار آب برد)) (تا اگر تشنه است بنوشد).
مجموعه این روایات که بعضی از آنها معانی دقیق و باریکی دارند نشان می دهد که این حکم عمومی تسبیح موجودات، همه چیز را بدون استثناء در بر می گیرد و همه اینها با آنچه در تفسیر دوم (تسبیح به معنی زبان حال و تکوین) گفتیم

کاملا سازگار است، و اینکه در این روایات خواندیم هنگامی که لباس آلوده و کثیف می شود، تسبیح آن قطع می گردد، ممکن است اشاره به این باشد که موجودات تا چهره پاک طبیعی دارند، انسان را به یاد خدا می اندازند، اما هنگامی که چهره پاک طبیعی خود را ازدست دادند دیگر آن یادآوری از بین می رود.

منابع:

تفسیر نمونه {آیه الله مکارم}

عاقبت بخیران عالم {علی محمد عبداللهی ملایری}

آشنایی با قرآن {استادشهید مطهری}

با قرآن بیشتر آشنا شویم {محمد تقی صرفی}

پایان